

## پیام تبریک

آغاز سال جدید میلادی ۲۰۰۸ برهنگان مبارک باد!  
سال نو میلادی را به همه مردم جهان، به هموطنان گرامی مسیحی خود در ایران و سراسر جهان تبریک می گوئیم.  
امیدوارم سال نو میلادی، سال پیروزی صلح و دوستی، سالی مصون از تجاوزات، بازداشت ها و زندان، آدمکشی و اعدام باشد. سال پایان تجاوزات و جنگها، سال پایان ویرانیها، قتل و کشتارها و... باشد  
امید ما برآنستکه؛ سال جدید، سالی پر از موفقیت و کامیابی برای تمامی بشریت و شما هموطنان گرامی و سالی برابر برای آفرینش یک دنیای دیگر و بهتر، جهانی رها از هرگونه تبعیض و نابرابری در سراسر گیتی، سال شکوفانی آرزوهای نیک انسانی و سال رشد و ترقی همه جوامع بشری باشد.  
۱۰ دی ماه ۱۳۸۶ برابر ۳۱ دسامبر ۲۰۰۷ سایت راه کارگر

## گی با شهاب - دور دوم

اعضای کمیته مرکزی " راه کارگر " که در دهه 1360 توسط جلادان جمهوری اسلامی اعدام شدند یادشان گرامی باد!



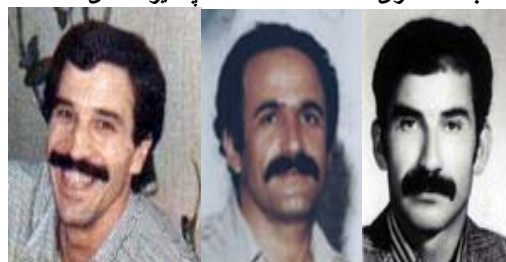
علیرضا شکوهی

یوسف آلیاری



چنگیز احمدی

عبدالله افسری



نورالدین ریاحی

غلامحسین ابراهیم زاده

حسین قاضی

## گزارشی از مردم زلزله زده بم در سالگرد فاجعه سنگین و غم انگیز زلزله بم



بقیه در صفحه 7

## در پاکستان چه میگذرد؟

مصاحبه با طارق عزیز و مانان احمد!  
شهامتی که شاید میتوانست جان او را نجات دهد



بقیه در صفحه 8



نسرین بقانی

مهران شهاب الدین

بقیه در صفحه 2

## گپی با شهاب - دور دوم



ها، از دیوارهای رسمی و ساختار تشکیلاتی عبور می کرد و عایق بندی های امنیتی را سوراخ سوراخ می کرد. بی انضباطی ها و بی خیالی های فردی هم در امکان دادن به تعقیب رد پا ها و ایراد ضربات سهم کمی نداشتند.

چند سال بعد رفقای ما یک جمع بند عمومی از تاکتیک های رژیم در تعقیب و مراقبت، با نمونه هایی از تجربیات مشخص سازمان ما را به همراه رهنمودهایی برای مبارزه با پلیس سیاسی تهیه کردند که بصورت کتابی با عنوان «تاکتیک های دشمن در تعقیب و مراقبت و رهنمودهایی برای مقابله با آن» چاپ و در خارج از کشور منتشر شد و از طریق «صدای کارگر»، رادیوی سازمان، برای روابط داخل پخش شد. این جمع بند ها و رهنمود ها اگرچه متعلق به حدوداً بیست سال پیش اند و جا دارد که با بررسی تاکتیک های جدیدتر و بازم پیچیده تر رژیم تکمیل شوند، با این حال برای آشنا کردن فعالان سیاسی در ایران با اصول عمومی و کلی تعقیب و مراقبت و تور گسترده پلیسی که هنوز و همیشه کاربرد دارند، مفید اند و من دنبال خواهم کرد که کتاب یاد شده برای درج در سایت راه کارگر و پخش اینترنتی با فرمات مناسب باز نویسی شود.

۳- *در جا زدن در شرایط متغیر* - بعد از قیام، دوسال و نیم طول کشید تا ضد انقلاب کاملاً مسلط شود. با این که انقلاب بخاطر به قدرت رسیدن یک نیروی ضدانقلابی شکست خورده بود، ولی در یکی دو سال اول، بخاطر تداوم بحران انقلابی و بحران حکومتی و عدم استقرار دولت جدید، نوعی فضای باز سیاسی وجود داشت. همه احزاب و سازمان ها سندها و دفاتر علنی ایجاد کرده بودند و فعالیت ها در زیر آفتاب جریان داشت. به تدریج که دولت خمینی خود را سازمان می داد و تعرضات اش را به نیروهای مخالف گسترش می داد، ابرهای سیاه متراکم تر و این امکان علنی برچیده می شدند. همانطور که ستاد ها و دفاتر و اماکن علنی همه جریانهای سیاسی با هجوم و ضربات حکومت برچیده شدند و این کار تقریباً در هیچ موردی ناشی از تعویض بموقع تاکتیک خود جریانهای سیاسی نبود، تغییر ساختار تشکیلاتی احزاب و سازمان ها هم غالباً به همین ترتیب «بعد از خرابی بصره» و وارد آمدن ضربات جبران ناپذیر به آن ها در دستور قرار گرفت. ما از ابتدا می بایست ساختاری غیر متمرکز و مستعد برای تغییر شکل های سریع انتخاب می کردیم. با این حال ساختار متمرکز تشکیلات ما شاید برای دوره فضای باز و امکان فعالیت علنی قابل توجیه و تحمل بود ولی با گسترش سرکوب ها می بایست حتی خیلی پیش از ۳۰ خرداد ۶۰ کنار گذاشته می شد. متأسفانه ما در تابستان سال ۶۲ یعنی زمانی دست به ایجاد یک تشکیلات غیر متمرکز زدیم که گرد باد سیاه در رسیده و سقف خانه مان را برده بود و تداوم آن ساختار را بدون متلاشی شدن کل سازمان ناممکن ساخته بود.

۴- *ارزیابی تازان قوا* - ما بحران سیاسی را که سراسر کشور را گرفته و بخصوص از ۱۴ اسفند ۵۹ با صف آرائی آشکار طرفداران بنی صدر و مجاهدین در برابر اردوی خمینی بسیار حاد شده بود، به غلط یک اعتدالی انقلابی ارزیابی کردیم و این برای اتخاذ تاکتیک های مناسب، گمراه کننده بود. حتی اگر این ارزیابی ما درست می بود که وزن توده های مخالف رژیم خمینی سنگین تر است، باید این موضوع را از نظر نمی انداختیم که موازنه قوا فقط با کمیت و قدر مطلق جمعیت تعیین نمی شود بلکه سازمان یافتگی هم عامل مهم و گاه تعیین کننده ای برای «نیرو» شدن و بخصوص برای نیروی برتر شدن است. در توازن نیرو، نیروی ناشی از تشکل و سازمان یافتگی و تجهیزات هم باید به حساب بیاید. در آن مقطع، طرفداران و مدافعان رژیم خمینی، در پیکرهای متنوعی از کمیته ها و سپاه و بسیج و انجمن های اسلامی و گروه های بی شمار ضربت که مثل قارچ در همه جا می رویدند، متشکل و سازمان یافته و مجهز بودند، حال آن که آن بخش از توده مردم که مخالف رژیم بود - چه طرفداران چپ و چه بقیه - بکلی پراکنده و بی سازمان بودند. در بحرانی هم که حول بنی صدر کانونی شده بود و مجاهدین هم در ائتلاف با او قرار گرفته بودند، بنی صدر هیچ نوع سازماندهی توده ای نداشت و مجاهدین با این که خودشان بسیار سازمان یافته بودند، اما سازماندهی توده مردم با استراتژی شان که گرفتن قدرت از بالای سر مردم و به نیروی میلیشیای تشکیلاتی خودشان بود، سازگاری نداشت. آن ها روی توده مردم فقط بعنوان سپاهی لشکر حامی حکومت مجاهدین حساب می کردند و نه بهیچوجه همچون بازیگر اصلی نبرد قدرت که باید برای به کف آوردن قدرت سازمان بیابد و به میدان بیاید. در نتیجه، کمیت جمعیت مخالف رژیم هر چه که بود، یک نیروی سازمان نیافته و آماده نشده برای اقدام تعرضی بود. ما هم در آن مقطع در دست کم گرفتن قدرت روحانیت و با خوشباوری به این که توهم توده ها در این بحران عمومی به سرعت در

**صادق افروز:** «راه کارگر» علیرغم اینکه قیام بهمن و روی کار آمدن جمهوری اسلامی را شکست انقلاب ارزیابی کرده بود ولی شیوه کار تشکیلاتی اش تقریباً فرقی با گروه های دیگر نداشت به همین دلیل مثل آنها ضربه خورد. در واقع اگر «راه کارگر» می دید که فاشیسم دارد می آید باید خود را برای کار مخفی و روز میادا بهتر آماده می کرد. یعنی می خواهم بگویم سبک کار با تحلیل سیاسی هماهنگ نبود. در همان سال 1360 رژیم 5 نفر را در یک تاکسی بازداشت کرد که همگی اعدام شدند. شهاب جان یک مقدار راجع به این سبک کار براریم توضیح بده و اگر دوست داری یادی بکن از رفقای که می شناختی و در همین مقطع توسط رژیم اعدام شدند.

**شهاب -** گفتم که ما راه کارگری ها تافته جدا بافته ای از همان نسل پیش از انقلاب نبودیم و از بسیاری کمبودها و عقب ماندگی های آن در رنج بودیم. با توجه به کمبود تجربه، در زمینه مسائل تشکیلاتی و سازماندهی با پختگی عمل نکردیم. اما ناپختگی و بی تجربگی چیز زیادی را از دلایل آنچه اتفاق افتاد توضیح نمی دهد.

سیاست تشکیلاتی موضوع مجرد و قائم به ذاتی نیست و خودش از «سیاست سیاسی» یعنی تحلیل های سیاسی، خط مشی و تاکتیک ها سرچشمه می گیرد. سنوال تو هم همین است که چرا سیاست تشکیلاتی ما با ارزیابی سیاسی مان از رژیم اسلامی و چشم انداز اوضاع انطباق نداشت؛ دلایل متعددی وجود داشت و عوامل مرکب و متغیری در کار بود که سعی می کنم به برخی از آن ها اشاره بکنم شاید برای رفقای که امروز در ایران به امر تشکل سوسیالیست ها می اندیشند نکات قابل تأملی داشته باشد. البته آنچه بر می شمرم الزاماً به ترتیب اهمیت عوامل نیست.

۱- *الگو برداری تشکیلاتی* - در ابتدای کار که به دنبال یک ساختار تشکیلاتی برای «راه کارگر» بودیم، بعد از یک دور نظر پرسی از کادرها که چه طرحی را پیشنهاد می کنند، از آنجا که غالب ما جز تجربه خانه های تیمی و کار مطلقاً زیر زمینی در دوره مبارزات چریکی و سازماندهی کاملاً مخفی در زندان ها نداشتیم و با همین قدر توشه تشکیلاتی وارد انقلاب شده بودیم، به سراغ الگوهای تشکیلاتی احزاب کمونیست رفتیم تا از تجارب آن ها الهام بگیریم و در این میان تا جانی که به یاد دارم، الگوی ساختاری حزب کمونیست آمریکا بیش از دیگر نمونه ها نظرمان را جلب کرده بود. تشکیلاتی که در آغاز کار ساختیم، الگو برداری از یک ساختار متمرکز بود، یک ساختار متمرکز با ارتباطات افقی و عمودی: کمیته های بزرگ مناطق، در زیر مجموعه آن ها کمیته های پر جمعیت ناحیه ای، در زیر مجموعه این ها کمیته ها و واحدهای محلی با اعضا و هواداران پر شمار ... کمیته های رهبری منطقه ای و بعضاً ناحیه ای به لحاظ ساختاری و برخی کمیته های محلی به بهانه های کارکردی، به ارگان های مرکزی و حتی به کمیته مرکزی - اغلب مستقیماً - وصل بودند. این ساختار متمرکز یکی از اصلی ترین موانع عایق بندی اطلاعاتی در طول سال ها و سبب سرایت ضربات بعد از سال ۶۰ بود.

۲- *روابط محفلی و ضعف فرهنگ حزبی* - اگر چه ساختار ارگان های مرکزی و نیز سازماندهی کادرها از همان ابتدا مخفی و کم و بیش به سبب سبب سیاق دوران سرکوب بود، اما روابط محفلی که از آشنایی های دیرین و رفاقت های مبتنی بر اعتمادهای امتحان پس داده دوران زندان باقی مانده بود، و در مواردی هم روابط خانوادگی و همشهریگری و نظایر این

حال ریختن است، با همه سازمان های چپ و مجاهدین شریک بودیم و بجای انتقاد قاطع از ماجراجویی فاجعه بار سازمان مجاهدین، و بجای سازماندهی یک عقب نشینی بموقع از برابر ساطور آخته، خط تشدید فعالیت برای تشجیع توده ها به تعرض علیه حکومت خمینی را در پیش گرفتیم و نتوانستیم زمینه های لازم را برای انطباق با اوضاع سیاسی جدید فراهم بیاوریم.

۵ - تأخیر در اجرای طرح عقب نشینی - به دنبال سرکوب جنون آسا و کشتار جمعی وحشیانه ای که رژیم خمینی در واکنش به عملیات مجاهدین برای سرنگونی ضربتی حکومت نشان داد ( علاوه بر کشتارهای خیابانی، هر روز هشتاد تا صد نفر از چپ های انقلابی و مجاهدین دستگیر شده را در زندان ها اعدام می کردند و اسامی شان را شب ها از تلویزیون اعلام می کردند که بعد از چندی به ملاحظاتی بین المللی صلاح دیدند اعلام نکنند) در مهرماه سال ۶۰ ضرورت عقب نشینی به میان توده ها در کمیته مرکزی سازمان مطرح شده بود اما اجرای آن با تأخیر بسیار و با تردید و تزلزل صورت گرفت و یکی از دلایل آن غلبه برداشتی در رهبری سازمان ما بود که عقب نشینی را مترادف خالی کردن میدان در لحظه های دشوار سرکوب و گنگاهی نابخشودنی می پنداشت، حال آن که عقب نشینی به میان توده ها نه تعطیل مبارزه بلکه طرحی برای بقای رزمندگان سازمان بود. برای نمونه در آن دوره ما هنوز بر تداوم چپ و توزیع نشریه راه کارگر که در شرائط بسیار دشوار و خطرناکی صورت می گرفت پافشاری می کردیم تا از هیچ تلاشی برای آگاهگری در آن اوضاع بحرانی فروگذار نکرده باشیم.

۶ - ممانعت با متمایلین به خط حزب توده در درون سازمان - بخاطر همان آلودگی به پوپولیسم که به آن اشاره کردم، تبلیغات حزب توده در باره رژیم خمینی از طریق مباحث مربوط به مبارزه ضد امپریالیستی، جنگ ایران و عراق و « دوران »، در بخشی از نیروهای ما هم تزلزل ایجاد کرده بود. ممانعت طولانی با عناصر مردد در مقابله با جمهوری اسلامی در درون سازمان و دشواری قطع سر نخ هانی که داشتند، به آن ها امکان داد که ضرباتی کاری بر سازمان وارد کنند.

باری، بعد از اشاره به عوامل یاد شده باید این را هم اضافه کنم که از یک طرف با اجرای طرح ساختار غیر متمرکز و از طرف دیگر با پیاده شدن سیاست عقب نشینی به میان توده ها و جایجانی باقی مانده کارهای رهبری، جلو تداوم ضربات سنگین و نابود کننده گرفته شد و آسیب پذیری سازمان کاهش چشمگیری یافت و از آن پس تحولی در مضمون و سبک کار سازمان صورت گرفت.

می گویند « شمشیر کوتاه در دست دلاوران دراز گردد ». اغراق نخواهد بود اگر بگویم که بقای « راه کارگر » بیش از اجرای این سیاست های درست، مدیون مقاومت های کم نظیر و رازداری رفقای دستگیر شده بود. در آن خونریزی بزرگ، ما هشت تن از اعضای کمیته مرکزی مان را هم از دست دادیم: رفقا یوسف آلیاری، غلام ابراهیم زاده، چنگیز احمدی، نسرین بقانی، نورالدین ریاحی، علیرضا شکوهی ( نخستین دبیر اول سازمان )، مهران شهاب الدین، حسین قاضی و عبدالله افسری (\*). میخواهی از رفقای که می شناختم و در آن مقطع اعدام شدند یاد بکنم ولی من در اینجا که صحبت از بقای رزمندگان « راه کارگر » است درست نمی دانم ملاک یاد آوری، تنها شناخت من باشد و ترجیح می دهم یاد همه دختران و پسران و زنان و مردانی را گرامی بدارم که چه با فدا کردن زندگی خود و چه با زندگی فداکارانه شان - که غالباً آسان تر از پذیرش مرگ نبوده است - تداوم حیات و رزم انقلابی « راه کارگر » را ممکن کرده اند. نباید فراموش کرد که « راه کارگر » ثمره جانفشانی ها و فداکاری های زندگانی هم هست که به دلایل گوناگون، دیگر در صفوف « راه کارگر » نیستند ولی آجرهانی که از زندگی و جانمایه خود خشت زده اند، در بنای « راه کارگر » برجا مانده است.

**صادق افروز:** اخیراً در مجله آرش شماره ۱۰۰ به نقل از جلد دوم تاریخ صد ساله احزاب و... نوشته دکتر یونس پارسا بناب گفته شده است: « بنا بر اطلاعات موجود سازمان راه کارگر تنها سازمانی در درون جنبش چپ - مارکسیستی ایران در دوران اوج خفقان و دیکتاتوری ولایت فقیه بود که در آخرین شماره نشریه اش تشکیلات خود را منحل کرد تا فشار پلیس سیاسی و نیروهای انتظامی را تا حد امکان بر روی اعضا و فعالین خود کاهش دهد. در این باره چه می گویی؟

**شهاب -** همین موضوع را رفیق پارسا بناب در سلسله برنامه های شفاهی خود در فوروم ایرانیان سوسیالیست با عنوان « تاریخ جنبش

کمونیستی ایران » هم گفته است. به نظر اینطور می رسد که او این را بعنوان یک نقطه قوت و اقدام جسورانه مطرح می کند که سازمانی برای حفاظت از اعضا و فعالین، خودش را منحل کرده باشد. اما آنچه که وی از آخرین شماره نشریه راه کارگر نقل می کند حتماً از شنیده های اوست چون موثق نیست. موضوع مطرح شده در آن نشریه، اعلام تاکتیک « عقب نشینی به میان توده ها » بود و نه اعلام انحلال!

البته موارد دیگری هم از این مخدوش کردن حقیقت وجود دارد. مجله « نقطه » در خارج از کشور هم در سال ۱۳۷۶ در شماره ۷ مقاله ای را از رفیق تراب حق شناس از اعضای سازمان « پیکار » که در همان اوایل دهه شصت متلاشی شد، با عنوان « احزاب و سازمان های جنبش کمونیستی ایران » چاپ کرد که قبلاً در دانشنامه ایرانیکا در سال ۱۹۹۲ انتشار یافته بود. تراب حق شناس در آنجا نوشته است:

« راه کارگر » پس از تهاجم رژیم به مخالفین در سال ۶۰ از صحنه فعالیت سیاسی کناره گرفت و به تعبیری عقب نشینی کرد. ولی در سال ۶۱ و ۶۲ در خارج از کشور مجدداً فعالیت خود را از سر گرفت.»

نمی دانم رفیق تراب حق شناس بر چه اساسی چنین اطلاعات نادرستی را به دانشنامه ایرانیکا داده است. مطلبی که به یک دانشنامه داده می شود باید با یک مقاله و نظر شخصی فرق داشته باشد. آیا این امکان وجود نداشت که نوشته اش را برای اطمینان از صحت و دقت آن با سازمان ما در میان بگذارد؟ البته ایراد اصلی به شیوه کار مسئولان دانشنامه ایرانیکاست که معرفی یک سازمان سیاسی را که در یک دانشنامه باید با نهایت بی طرفی باشد، به نظر شخصی ی تنها یک نفر حواله می دهند بی آن که حتی لا اقل سازمان مربوطه را هم در جریان بگذارند!

اما از این ها که بگذریم، شایعه انحلال را اولین بار سازمان مجاهدین خلق برای انتقام گیری از انتقادات « راه کارگر » و در تحریف تاکتیک « عقب نشینی به میان توده ها » پخش کرد. موضوع از این قرار است که مسعود رجوی بعد از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری و در ائتلاف با وی « شورای ملی مقاومت » را ظاهراً بعنوان یک جبهه آلترناتیو بر پایه یک « میثاق » تشکیل داد و این شورا قرار بود دولت موقت بعد از سرنگونی خمینی باشد که اسم اش را هم گذاشته بودند « جمهوری دموکراتیک اسلامی »! شورای ملی مقاومت که بعد ها اکثر قریب به اتفاق جریانات و شخصیت هانی که به آن پیوسته بودند ترک اش کردند، در ابتدا با استقبال زیادی رو به رو شد. ملی مذهبی هانی نظیر نهضت آزادی که گروه خوئی شان به خمینی نزدیک تر بود تا به رجوی، و سلطنت طلبان که شورای ملی مقاومت را رقیبی برای خود می دیدند، موضع امتناع قاطعی داشتند، اما خیلی ای جریانات دیگر طرفدار سرمایه داری - اعم از مذهبی و سکولار و لیبرال - ضد کمونیست ها و نیز برخی جریانات چپ و کسانی که شخصیتی بودند یا فکر می کردند هستند و یا می خواستند بشوند، به این شورا سرازیر شدند. در میان جریانات چپ انقلابی بیرون از شورا تردید و اما و اگر وجود داشت که علت اصلی اش حضور بنی صدر در این شورا بود. اغلب چپ های انقلابی با مجاهدین خلق مشکل عمده ای نداشتند و آن را دموکرات انقلابی می دانستند و متحد طبیعی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک! اکثر جریانات چپی که معتقد به یک جبهه دموکراتیک در برابر حکومت خمینی بودند این را فرض مسلم می دانستند که اگر قرار بر تشکیل چنین جبهه ای باشد، دو نیروی اصلی آن سازمان مجاهدین خلق و حزب دموکرات کردستان باید باشند. و این هر دو در شورا بودند. اما همانطور که گفتیم مسئله اصلی شان حضور بنی صدر بود بعنوان اولین رئیس جمهور اسلامی بود و نیز البته به اسلامی بودن جمهوری « دموکراتیک! » رجوی و به برخی مواد برنامه « دولت موقت » شورای ملی مقاومت نیز انتقاداتی داشتند.

« راه کارگر » که خود در آن دوره هنوز به خطا به ایجاد یک جبهه دموکراتیک اعتقاد داشت، در شماره اول نشریه تنوریک راه کارگر در سال ۶۲ در تحلیلی مفصل تحت عنوان « شورای ملی مقاومت و سیاست انتلافی چپ »، شورای ملی مقاومت و ستون فقرات و اساس آن، سازمان مجاهدین خلق را نه صرفاً بخاطر وجود بنی صدر یا صرفاً بخاطر این و آن بند « میثاق » و برنامه دولت موقت، بلکه علاوه بر این ها اساساً از زاویه هویت و استراتژی و مشی خود سازمان مجاهدین خلق مورد انتقاد قرار داد. در این تحلیل نشان داده شد که مجاهدین خلق و بنی صدر تا فردای ۳۰ خرداد مطلقاً خواهان سرنگونی خمینی نبودند و راه سازش - که آن ها با تمام نیرو به دنبال اش بودند - از جانب خمینی بسته شد و به بن بست رسید. تا آن زمان سازمان مجاهدین برای رژیم ولایت فقیه خمینی مشروعیت قابل بود و وقتی از گرفتن تایید خمینی و شراکت در حکومت اسلامی اش بطور قطع مأیوس شد عدم

مشروعیت رژیم را اعلام کرد! در آن تحلیل از جمله در زیر عنوان فرعی: «به من بگو چگونه به قدرت می رسی تا بگویم چگونه حکومت خواهی کرد»، استراتژی و تاکتیک مجاهدین برای سرنگونی رژیم خمینی و نیز روش الگرناتیو سازی شان را که هر دو بر هراس و گریز از سازماندهی توده ای مبتنی بوده و کسب قدرت از بالای سر مردم را دنبال می کردند، به شکل ریشه ای مورد انتقاد قرار داد و ماهیت نه فقط ضد انقلابی بلکه حتماً ضد دموکراتیک استراتژی و خط مشی آن سازمان را افشا کرد. رهبری سازمان مجاهدین با جایگزین کردن ارزش های انقلابی و دموکراتیک با فرهنگ خون و شهادت، می کوشید دهان منتقدین چپ را با رکورد داری سازمان مجاهدین در دادن شهید ببندد. ما نوشتیم: «شهادت ممکن است مانع از سرشکستگی شود، اما مانع از ورشکستگی نمی شود!» و سقوط شتابناک بعدی این سازمان در سراسر این منطقه و به مناقصه گذاشتن خود برای دولت های امپریالیست و صدام حسین و امروزه دولت جورج بوش، نشان داد که این سازمان حتی از سرشکستگی هم نتوانست نجات پیدا کند.

بخاطر این انتقادات بی سابقه بود که سازمان مجاهدین خلق کینه ای بسیار بیش از آنچه نسبت به چپ های انقلابی داشت از «راه کارگر» به دل گرفت. اگر همه چپ ها را بخاطر آن که بالاخره به مجاهدین نپیوستند، به طرفداری از خمینی متهم ساخت، «راه کارگر» را بکلی «منحل» اعلام کرد و «عقب نشینی به میان توده ها» را عقب نشینی به دامن خمینی و اضعاف مجاهدین نامید.

باری، عقب نشینی به میان توده ها، نه فقط انحلال سازمان نبود، بلکه برعکس، نقطه چرخشی کیفی در مضمون فعالیت و تحولی در اشکال مبارزه بود که بقای رزمده سازمان را تضمین کند. تازه در این مقطع بود که ریشه راه کارگر به آب رسید و نام «سازمان کارگران انقلابی ایران» (راه کارگر) را برای خود برگزید.

**صادق افروز:** حالا می خواهم برگردم به آخرین پاراگراف در پاسخ تو در سوالی که به مرزبندی با پوپولیسم مربوط می شد. یعنی در رابطه با موضوعی که "راه کارگر" در انتقاد از پوپولیسم در 1362 منتشر کرد. این سوال آخر در قسمت اول مصاحبه بود. تو در توضیح "ملک هویت و مضمون فعالیت کمونیست ها به درستی خاطر نشان کردی که کمونیست ها فدایی خلق نیستند. مضمون فعالیت آن ها به طور مشخص شرکت در مبارزات اقتصادی، سیاسی و تئوریک طبقه کارگر و دادن آگاهی طبقاتی به آنان است. و بعد ادامه دادی که این ها منشا تحولات بعدی نظری و عملی در "راه کارگر" شدند. خوب حالا این را یک مقدار این را باز کن. این تحولات چگونه خود را نشان دادند؟

**شهاب -** تحولات البته تدریجی و مستمر بودند که در طی سال ها با افت و خیزها، پیشروی ها و عقب نشینی ها، شتاب ها و کندی ها و خطاها و درس گرفتن ها بی تکامل پیدا کرده اند، ولی مقطع سال ۶۲ را می شود نقطه چرخشی کیفی بعنوان سرآغاز تحولات بعدی به حساب آورد. شاخص های عمده این نقطه عطف را در چند محور می توانم بیان کنم:

استقرار در محیط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان  
سیاست «عقب نشینی به میان توده ها» که به دنبال سرکوب های سال ۶۰ و تحمل ضربات سهمگین بر سازمان در دستور قرار گرفت، فقط یک تدبیر حفاظتی و ایمنی برای فعالان سازمان و همینطور فقط تدبیری برای تداوم مبارزه فعال در شرائط سرکوب خشن نبود بلکه علاوه بر این ها، بستری برای گسست از یک هویت پوپولیستی و تغییر ریلی در مضمون و شیوه مبارزه بود زیرا با سیاست جدید استقرارفعالین در محیط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان و شرکت در مبارزات جاری آنان همراه بود که به آن بطور خلاصه «سیاست سمت گیری» گفته می شد.

برای آن که تازگی و اهمیت این سیاست در آن دوره روشن شود، لازم است یاد آوری کنم که چپ پوپولیست چون جز در «آرمان» و حرف، جنبشی کارگری نبود و «خلق» - و کارگران هم بعنوان بخشی از خلق - را موضوع فعالیت سیاسی خود قرار داده بود، اولاً در محیط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان استقرار و ریشه نداشت و از بیرون با طبقه کارگر تماس و ارتباط می گرفت (البته این که چپ - چپ پوپولیست و چه کمونیست از بیرون از طبقه با کارگران و تشکل های کارگری تماس می گرفت و رابطه برقرار می کرد، ضعف آن نبود، نقطه قوت اش نیز چون همین در غیاب یک جنبش کارگری آگاه، خودش چیز مثبتی بود)؛ نهایتاً ساختار سازمان های مورد بحث هم با مضمون کار «خلق» انطباق داشت به این ترتیب که مجموعه ای بود از بخش هایی برای هر

فشر از خلق: کمیته های دانشجویی، دانش آموزی، ملیت ها (خلق های کرد، آذری، ...) و غیره و از جمله کمیته کارگری همچون کمیته ای در بین کمیته ها. تشکیلات خصلت یک حزب کمونیست را نداشت که پایگاه اش طبقه کارگر باشد و در مبارزات دانشجویی و دانش آموزی و ملی و زنان و دیگر اقشار جامعه هم از موضع طبقه کارگر شرکت و مداخله کند بلکه خصلت حزبی همه خلقی را داشت که کشونی هم در میان کشورهای دیگر برای کارگران داشت و در مبارزات آنان هم از موضعی «خلقی» شرکت می کرد.

«راه کارگر» از ابتدای موجودیت اش بر طبقه کارگر تاکید داشت و انتخاب نام «راه کارگر» هم از روی تصادف نبود، اما با وجود حضور و شرکت بسیار فعال در مبارزات کارگران و بخصوص در شوراهای مستقل کارگری و مجامع عمومی کارخانه ها، یک سازمان ارگانیکی طبقه نبود. بر این اساس کمیته مرکزی وقت، همزمان با طرح عقب نشینی به میان توده ها، سیاست سمت گیری بسوی محیط کار و زیست کارگران و زحمتکشان را در دستور گذاشت. در حقیقت، این سمت گیری، مضمون آن عقب نشینی بود. این سیاست اگر چه با تندروی های نا بجا و با اشتباهات تأسف بار بخاطر تصفیه رفقای ارزشمندی که قادر به چنین کاری نبودند به پیش برده شد (و این روش مورد انتقاد نخستین کنگره سازمان هم قرار گرفت) اما با همت و زحمت اعضا و فعالین، و البته نه بدون ضربات و تلفات، به استقرار نیروها در کارخانه ها و محلات زحمتکش نشین منجر گشت.

گذر از یک تشکیلات مبلغ به یک تشکیلات سازمانگر  
همچون اکثر سازمان های چپ آن دوره، مضمون کار ما هم عمدتاً تبلیغات و افشاکاری و آگاهگری بود. اما تبلیغات مشاع در فضا و معابر عمومی که نتواند در تشکل مخاطبین حول ایده ها و سیاست هانی که تبلیغ می شوند مادیت پیدا کند چه حاصلی دارد؟ تجربه، نادرستی این باور را که «ایده، خود سازمانگر است» ثابت کرد و با سیاست سمت گیری برای استقرار در محیط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان، سازمان ما دوره گذار از یک تشکیلات مبلغ متمرکز، به یک تشکیلات سازمانگر غیر متمرکز را آغاز کرد. در دو ساله ۶۲ و ۶۳ استقرار نیروها در محیط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان نتایج مثبت چشمگیری به بار آورد و پیوند و حضور فیزیکی شان در این محیط ها و شرکت در مبارزات جاری و تشکل های توده ای، به شناخت فعالان سازمان ما از ویژگی تشکل ها، محیط فعالیت، تلاش برای روشن کردن سیاست و برنامه عمل در هر محیط خاص و در نتیجه آمادگی پیدا کردن برای ایفای نقش در حرکت ها و مبارزات روزمره بسیار نتیجه بخش و مفید بود.

در این دوره رفقای ما در بسیاری محیط های کار و زیست کارگران و زحمتکشان هسته های مخفی کارگران پیشرو ایجاد کرده یا در مجامع عمومی کارگری، تعاونی ها، صندوق های گوناگون صنفی و دیگر تشکلات فعال بودند و در برخی از حرکات اعتراضی و اقتصادی مهم آن دوره نقش اصلی سازمانگری را داشتند. تبلیغات کتبی کمیته ها و واحدها به شیوه «پست سرخ» انجام می گرفت. کمیته های کارگری و کمیته های محلات «راه کارگر» با تقبل خطرات عظیم، در استان های مختلف ایران نشریات و خیرنامه هانی کارگری تهیه و پخش می کردند که در خارج از کشور هم آن ها را تکثیر و پخش می کردیم و منبع مستقیم اخبار و گزارشات کارگری و زحمتکشی نشریه مرکزی راه کارگر را تشکیل می دادند. از جمله آن ها: «پیام کارگر»، «پیام کارگران - منطقه جنوب غرب تهران»، «خبرنامه کارگران انقلابی غرب تهران»، «کارگر - خبرنامه کارگران و زحمتکشان فارس»، «پیام سرخ - اخبار کارگران و زحمتکشان مازندران»، «پیام زحمتکشان - خبرنامه کارگران و زحمتکشان گیلان»، «شورا - خبرنامه کارگران و زحمتکشان خوزستان» ... این اخبار و گزارشات کارگری دست اول و انبوه، در آن سال ها بکلی بی مانند بود و همین سبب شده بود که در خارج از ایران برخی به زبان و برخی با گاز گرفتن زبان، «راه کارگر» را بزرگترین و جدی ترین سازمان چپ کارگری در ایران به حساب آوردند.

تمرکز روی تشکلات توده ای و منطق سازماندهی توده ای  
نشریه «راه کارگر» ارگان مرکزی سازمان که چاپ آن در ایران از سال ۶۲ ناممکن و متوقف شده بود از سال ۶۳ انتشار دوره دوم خود را در خارج آغاز کرد و تا مدتی هم چاپ ویژه ای از آن روی کاغذ سیگار در قطع کارت ویزیت به روابط داخل ایران ارسال می شد ولی بخاطر خطرات زیادی که ارسال آن ها متوجه حاملان و دریافت کنندگان اش می

ساخت، ارسال آن‌ها متوقف شد و با تأسیس «رادیوی صدای کارگر» شیوه ارتباطی بی‌خطری جای آن را گرفت. نشریه «راه کارگر» ضمن منعکس کردن اخبار و گزارشات کارگری دریافتی از رفقای داخل، بر کار نظری روی تشکلات توده‌ای و منطق سازماندهی توده‌ای متمرکز شده و به نیازهای فکری و سیاسی آنان در این زمینه پاسخ می‌داد. آن مقالات هر چند ممکن است حالا از جهاتی به روز نباشند، اما با این حال امروز که کارگران ایران بار دیگر برای ایجاد تشکل‌های مستقل و سراسری به حرکت درآمده‌اند، می‌توانند برای فعالان و پیشروان کارگری مفید باشند و برای همین سایت راه کارگر اخیراً یکی از آن مقالات را درج کرده است و قرار است که مقالات دیگری هم به تدریج درج شوند.

همزمان با انتشار دور دوم نشریه «راه کارگر»، نشریه تنوریک «راه کارگر» هم در خارج از کشور آغاز به انتشار کرد.

علیه فرقه گرانی از موضوعات بسیار مهمی که سازمان «راه کارگر» بخصوص از سال ۶۳ بطور پی‌گیری به نقد آن پرداخت، مسأله فرقه گرانی چپ پوپولیست بود.

پوپولیست‌ها هم غالباً دادشان از سکتاریسم دیگران به آسمان می‌رود منتها درک و منظور آن‌ها از فرقه گرانی هم، پوپولیستی است. آنها سکتاریسم یا فرقه گرانی را در رابطه با سیاست‌های انتلافی می‌فهمند و از دید آن‌ها سکتاریسم کسی است که با آن‌ها اتحاد و انتلاف نکند یا در سیاست انتلافی با بورژوازی و خرده بورژوازی، سختگیر و به اصولیت هائی پایبند باشد و مصالح مبارزه طبقاتی کارگران را اولویت بدهد. اما سکتاریسم از دید مارکسیست‌ها نه به رابطه سوسیالیست‌ها با دیگر طبقات، بلکه به رابطه آن‌ها با طبقه کارگر مربوط می‌شود. سکتاریسم، جدائی سوسیالیست‌ها از جنبش طبقه کارگر، و یا اصول پرستی را به دیوار گسست از توده تبدیل کردن و منافع و مصالح عمومی جنبش طبقه کارگر را فدای منافع فرقه‌ای کردن است.

با این حال فرقه گرانی چپ پوپولیست در دوره بعد از انقلاب برخلاف دوره چریکی در دوری کردن از کارگران نبود، همه چپ‌ها سعی می‌کردند با کارگران ارتباط بگیرند، منتها فرقه گرانی به این شکل وارونه متجلی شد که می‌رفتند کارگران را جذب فرقه‌های خود کنند. چپ‌ها بجای آن‌که کارگران را همچون یک طبقه در برابر طبقه سرمایه دار و دولت ضد کارگری و بر مدار منافع عمومی کل طبقه متحد کنند، آنان را بر حسب باورهای ایدئولوژیک، برحسب معیارهای «خط یک» و «خط دو» و «خط سه» و «خط چهار» و «خط پنج» (این یکی یک گرایش ضد حزبی اکونومیستی خالص بود) در برابر هم و در رقابت با هم قرار می‌داد: کارگران هوادار راه کارگر، کارگران هوادار پیکار، کارگران هوادار چریک‌های فدائی خلق و غیره! آن‌هم در شرائطی که رژیم فاشیستی داشت شوراهای انقلابی کارگران را سرکوب می‌کرد و به شوراهای اسلامی استحاله می‌داد، خانه کارگر را به ارگان دولتی کنترل و تحمیق کارگران تبدیل می‌کرد و انجمن‌های سیاه اسلامی و بسیج فاشیستی را برای در هم شکستن جنبش انقلابی کارگری به جانشان می‌انداخت. «راه کارگر» این شقه شقه کردن طبقه کارگر با تیرهای ایدئولوژیک را قویاً مورد انتقاد قرار داده و شعار «جبهه واحد کارگری» را در برابر آن پیشنهاد کرد؛ جبهه‌نه همچون تشکیلات رسمی بین سازمان‌های چپ و از بالا، بلکه همچون اتحاد عملی در پائین و در بین گرایش‌های مختلف کارگران در مبارزات جاری شان و تشویق و پشتیبانی و تقویت آن از طرف سازمان‌های سیاسی چپ.

مسئله وحدت طبقاتی کارگران برای ما به چند دلیل مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسئله بود و همیشه هست و خواهد بود. یکی این‌که کسی نمی‌تواند صادقانه و از روی فهم، خود را طرفدار طبقه کارگر بداند و از مبارزه طبقاتی کارگران حرف بزند ولی در عمل، در راه تبدیل شدن کارگران پراکنده و متفرق به صورت یک طبقه کارشکنی کند و رقابت‌ها و صف بندی‌ها و تقابل‌های تصنعی ایدئولوژیک یا مذهبی یا ملی یا جنسیتی و نژادی در میان آنان را دامن بزند. کارگران تنها در صورت آگاهی بر منافع عمومی شان و مصالح کل جنبش شان و در صورت متشکل شدن حول آن منافع و مصالح عمومی است که به طبقه تبدیل می‌شوند. دوم این‌که نه فقط رهانی طبقه کارگر مشروط به متشکل شدن کارگران بمتابیه طبقه حاکم است، بلکه همانطور که سال‌هاست می‌بینیم و امروز بیش از هر زمانی آشکار است، موفقیت کارگران در دستیابی به هر مطالبه‌ای در چهارچوب جامعه و نظام موجود و حتا امروزه در رژیم ضد کارگری اسلامی، مقاومت مؤثر در برابر سقوط کامل به ورطه فلاکت و ذلت، بطور مستقیم و با ضریب ۱۰ به تلاش جمعی و اتحاد و

همبستگی کارگران در مقیاس ملی وابسته و مشروط شده است. امروز که می‌بینیم مبارزات کارگران برای حق تشکل مستقل، برای مقابله با حذف عملی قانون کار و محروم کردن کارگران از هرگونه حمایت قانونی، برای مبارزه با عدم امنیت شغلی و قراردادهای موقت و سفید، برای افزایش حد اقل دستمزدها - دست کم به سطح خط رسمی فقر که دو برابر حد اقل دستمزد کارگران است - و مطالباتی پایه‌ای و عمومی از این قبیل، از یک طرف بخاطر پراکندگی و ناهمزمانی این مبارزات و از طرف دیگر بخاطر سرکوب این تلاش‌ها و بالا رفتن مداوم هزینه آن‌ها در چه شرائط دشوار و توانفرسانی صورت می‌گیرند، تلاش فعالان سوسیالیست و پیشروان و رهبران جنبش کارگری برای ایجاد همبستگی و همبستگی میان کارگران در پیکار حول مطالبات عمومی کارگری و سوق دادن آن‌ها به این سو که در یکپارچگی همچون یک طبقه عمل کنند، اصلی‌ترین ملاک باور به طبقه کارگر و مشارکت از موضع منافع کارگران در مبارزه طبقاتی آنان است. کسانی که به دلایل اختلافات نظری و سیاسی یا از روی رقابت‌های دکاندانه و به قصد تحمیل تابلوی خود بر جنبش متنوع و رنگارنگ کارگری به ایجاد یا تقویت شکاف‌ها و رقابت‌های مهلك در درون کارگران مبادرت کنند، هر اندازه هم که به خیال خود از موضع دلسوزی صمیمانه برای کارگران و با استدلالات انقلابی و رادیکال چنین کنند، در عمل کاری جز شقه شقه کردن طبقه کارگر و چاله کنی در راه تبدیل شدن کارگران به یک طبقه نمی‌کنند. این قماش آدم‌ها و جریان‌ها ممکن است در این باور محق باشند که در مبارزه طبقاتی کارگران فعالانه شرکت دارند، اما نقش آن‌ها در این مبارزه، خرابکارانه و از موضع منافع بورژوازی و دولت ضد کارگری است. فرقه گرانی که در سال‌های اولیه بعد از انقلاب نقش مخربی در قبال جنبش انقلابی کارگری آن دوره داشت، مسئله حل شده‌ای نیست و به اشکال دیگری بازتولید می‌شود و امروز یکی بلایای نگران‌کننده ایست که جنبش کارگری کنونی را تهدید می‌کند.

رویکرد برنامه‌ای و آلترناتیوی همانطور که قبلاً گفتیم، چپ ایران دورانی را که می‌بایست با کار در میان توده‌های کارگر و زحمتکش به تدارک سیاسی انقلاب بپردازد، با مشی چریکی و جدا از توده‌ها هدر داده بود. در نتیجه، هم با وقوع انقلاب غافلگیری شد و هم با حکومتی ضد انقلابی که از شکم آن انقلاب زاده شد و مادر اش را سر زار برد. در این فضای غافلگیری که آواری از مسائل تازه به تازه هم هر روز بر سرش می‌ریخت، چپ مجال تأمل و تعمق نمی‌یافت و در آن شرائط طوفانی و بحران انقلابی، درگیری با مسائل روزمره تمام توان و نیروی او را به خود اختصاص می‌داد. اصولاً دوره‌های انقلابی دوره‌های مناسبی برای کارهای عمقی نیستند. در یک فاز کوتاه مسائل عظیمی چون تشخیص ماهیت حکومت جدید، مسئله تسخیر سفارت آمریکا و موج «ضد امپریالیسم»، سرکوب مردم ترمن، لشکر کشی و سرکوب خونین کردستان، مسأله جنگ ایران و عراق و اتحاد موضع در قبال آن، تهاجم به آزادی‌های ناشی از پیروزی قیام، به شوراهای انقلابی، به مطبوعات مستقل و پس گرفتن مداوم دستاوردهای انقلاب و بالاخره سرکوب‌های بی‌امان، پشت سر هم و پی در پی از راه می‌رسیدند و چپ تنها می‌توانست با رفتارهای واکنشی در گیرچین اتفاقاتی. تقریباً در هیچ یک از حوادث بزرگ ابتکار در دست چپ نبود. در چنان شرائطی، سیاست چپ‌ها در قبال حکومت و در قبال وضع موجود عمدتاً از یک طرف واکنشی، و از طرف دیگر مبتنی بر نفی بود، به این معنی که مخالفت اش را اعلام و سیاست‌ها را محکوم می‌کرد و با برنامه‌ای اثباتی به جنگ حکومت و وضع موجود نمی‌رفت. چپ انقلابی پرچمدار نفی حکومت و وضع موجود بود بی‌آن‌که معرفت یک آلترناتیو و برنامه‌ای اثباتی در جامعه باشد. چنین برنامه‌ای نداشت و اوضاعی که به آن اشاره کردم مجال تأمل در این باره و غالباً حتا فرصت پی بردن به این کمبود حیاتی را به او نمی‌داد. از نیروهای به غلط منتسب به چپ، ابتدا حزب توده و بعد در دنباله روی از آن، سازمان فدائیان خلق (اکثریت) بودند که برنامه اثباتی روشن و اعلام شده‌ای داشتند که همانا «شکوفایی جمهوری اسلامی» بود که با خوشرفی تمام و در رقابت با دیگران برای پرچمداری «خط امام»، در راه این شکوفایی کار می‌کردند و از نیروهای چپ انقلابی برای تحقق اش مایه می‌گذاشتند.

از اوایل سال ۶۱ بود که نقد برخورد صرفاً مبتنی بر مخالفت و نفی و بدون رویکرد اثباتی و آلترناتیو به رژیم و اوضاع سیاسی - اجتماعی موجود، در «راه کارگر» به میان آمد و به تدریج به طرح ایده‌های راه باز کرد که می‌توان آن‌ها را ایده‌های برنامه‌ای و شالوده‌های فکری یک آلترناتیو دانست.

**صادق افروز:** به نظر من انتقاد " راه کارگر " از چپ ایران که سکتاریست و گروه پرست بود انتقاد به جایی بود. ولی این که تلاش برای قانع کردن کارگران، زحمتکشان و جوانان را به خطوط فکری خود معادل فرقه گرایی بگذاریم و به نوعی، تنوری گریزی را تبلیغ کنیم خود اشتباه دیگری است. در واقع بهترین راه برای اینکه سازمانی به یک فرقه تبدیل نشود گسترش و رواج فعالیت ذهنی و تنوریک است. وگرنه سازمان به قهوه خانه ای تبدیل می شود که اعضا بر حسب عادت دور هم جمع می شوند و در اتاق های پالتاکی خوش و بش می کنند. اگر بپذیریم مبارزه طبقه کارگر در سه وجه اقتصادی، سیاسی و تنوریک باید دنبال شود کم بها دادن به جنبه تنوریک این مبارزه، راه را برای نفوذ اندیشه های بورژوازی و انحرافی باز می کند. " راه کارگر " با حضور تنوریک بسیار قوی در سال 58 وارد صحنه سیاسی شد. ولی این حضور کم کم تحلیل رفته است. یعنی می خواهیم بگوییم این تفکر رایج است که هویت سیاسی را نه بر اساس کار تنوریک بلکه با شرکت در فعالیت توده ها باید کسب کرد. یک مقدار در این مورد برابرم توضیح بده.

**شهاب -** کسی که مسئله اش فقط هویت سیاسی باشد، از جدا کردن کار تنوریک و فعالیت توده ای یا مشکل بزرگی مواجه نمی شود. دغدغه ما فقط داشتن هویت سیاسی نیست، هویت طبقاتی است و هویت سیاسی را هم از این هویت در می آوریم. ما بمثابه کمونیست، هم به کار تنوریک، هم به کار سیاسی و هم به شرکت در فعالیت توده ها باید از دید مبارزه طبقاتی پرولتاریا نگاه کنیم. گفته معروف لنین است که « بدون تنوری انقلابی جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد»، و این روی قضیه هم درست است که بدون پیوند با جنبش کارگری نیز تنوری انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد. این همان چیزی است که مارکس آن را در توضیح فلسفی رابطه عمومی عین و ذهن، « پراکسیس » می نامد. در متن مبارزه طبقاتی است که این دو وجه، مثل پشت و روی یک سکه، یگانه می شوند، لازم و ملزوم یکدیگر می شوند. جنبش کارگری به تنوری انقلابی، به روشن بینی احتیاج دارد و تنوری انقلابی هم بدون جنبش توده ای موضوعیت خود را از دست می دهد. مبارزه طبقاتی پرولتاریا، آن « پراکسیسی» است که وحدت دیالکتیکی عین و ذهن کارگران، اراده و آگاهی طبقاتی، وحدت دیالکتیکی میان جنبش توده ای و درک شرائط رهایی را برای بردگان سرمایه ممکن می سازد. این پیوند و نیاز دوجانبه در متن مبارزه طبقاتی و این چرخه بی پایان داد و ستد و تأثیر گرفتن و اثر گذاشتن متقابل است که به جنبش و به تنوری امکان می دهد که متقابلاً یکدیگر را نقد کنند، اصلاح کنند، غنی سازند، تغییر و تکامل دهند. این ها دو بازوی یک قیچی اند و برانی شان در وحدت شان است و در هر حرکتی یکدیگر را تیز تر می کنند. برجسته ترین مثال در این مورد، خود مارکسیسم است که بعنوان تنوری علمی انقلاب پرولتاری، از تجزیه و تحلیل و استنتاجات عام مبتنی بر داده های علمی و عینی مبارزات طبقاتی و متکی بر جنبش های کارگری جاری پدیدار آمد؛ در پیوند با این جنبش ها بالغ شد، در مقیاس تاریخی و جهانی بر جنبش های کارگری اثر گذاشت و به آن ها افق و جهت داد؛ از تجربیات آن ها تأثیر گرفت، اصلاح شد و تکامل پیدا کرد؛ و این فراگرد یا - پروسه - همچنان ادامه دارد.

نمی دانم اشاره تو به چه چربانی است که تلاش برای قانع کردن کارگران، زحمتکشان و جوانان به خطوط فکری خود را معادل فرقه گرایی دانسته باشد؛ مگر می شود بدون این تلاش اصلاً در مبارزه طبقاتی کارگران شرکت کرد؟! مبارزه با سکتاریسم ربطی به تنوری گریزی و کم بها دادن به کار تنوریک ندارد. فرقه گرایی تبلیغ نظرات و برنامه های گوناگون در بین کارگران نیست بلکه این است که بجای تلاش برای وحدت کارگران حول منافع عمومی طبقاتی شان، به متحد کردن طبقه با یک مرام، با یک برنامه و در یک تشکیلات واحد تلاش شود؛ و معنی آن هم غیر از این نیست که بخواهد کل طبقه را به مرام خود در بیاورد و به خود ملحق سازد. وقتی هر گروهی اینطور عمل کند، چون در واقعیت نمی تواند تنوع گرایشات در درون طبقه کارگر را از میان ببرد، نتیجه این می شود که کارگران از هر طرف برای الحاق به این گروه و آن گروه کشیده شده و بجای متحد شدن، شقه شقه گشته و عملاً به جان هم انداخته می شوند.

فرقه گرا کسی نیست که نظرات خودش را به میان کارگران می برد و تلاش می کند آنان را قانع کند، بلکه کسی است که تنوع و تعدد گرایشات در طبقه کارگر را به رسمیت نمی شناسد. خود را صاحب تمامی حقیقت و می داند و فکر می کند هر گرایشی بجز خود او باید از بین برود. فرقه

گرا برای بورژوازی خیلی دموکرات تر و دست و دل باز تر است تا برای طبقه کارگر، چون برای جامعه شعار آزادی عقیده و بیان و تشکل و تعدد احزاب دهد، ولی وقتی به طبقه کارگر می رسد: حزب واحد، حقیقت واحد، برنامه واحد! فرقه گرا وحدت طبقه را در وحدت نظر و تشکل می فهمد و نه در وحدت حول منافع عمومی کل طبقه. وحدت طبقه تنها از طریق به رسمیت شناختن حق تنوع گرایشات و تعدد تشکل ها و اولویت مطلق و بی چون و چرا دادن به منافع عمومی طبقاتی ضمن مبارزه سالم نظری و برنامه ای میان گرایشات گوناگون میسر است.

اما بعد از این حرف ها دوباره برگردم به این که گفتی « راه کارگر» با حضور تنوریک بسیار قوی در سال ۵۸ وارد صحنه سیاسی شد، ولی این حضور کم کم تحلیل رفته است.

در این تردیدی نیست که در حال حاضر نیاز به کار تنوریک بسیار زیاد است و ما در این زمینه کم کاری کرده ایم. اما من فکر نمی کنم که علت اش رواج این تفکر در سازمان ما باشد که هویت سیاسی را نه بر اساس کار تنوریک بلکه با شرکت در فعالیت توده ها باید کسب کرد. من شخصاً کسی را در سازمان سراخ ندارم که فعالیت توده ای و کار تنوریک را در برابر هم ببیند. این حقیقت دارد که ما امروزه به مشارکت فعال و دخالتگری سوسیالیستی در جنبش های اجتماعی مترقی در ایران و بخصوص در جنبش کارگری که پایه طبقاتی خودمان است، بسیار تأکید و توجه داریم اما آن را فقط در حضور داشتن فیزیکی نمی دانیم و هدف، حضور نظری و حضور سیاسی در این جنبش هاست وگرنه حضور داشتن به خودی خود مشکلی را حل نمی کند، کما این که بهترین تنوری ها هم بدون حضور و شرکت در جنبش های موجود، مثل تخمه بو داده در جیب روشن فکر است که فقط به درد سرگرمی می خورد و گلی از آن نمی روید.

کار تنوریک معانی و سطوح گوناگون دارد. اگر کار تنوریک به معنای خلق یک نظریه بدیع و بی سابقه یا کشف یک قانونمندی عام مثل تنوری تکامل انواع، تنوری ارزش اضافی، تنوری نسبیت، و نظایر این ها باشد، در آن صورت در سال ۵۸ هم « راه کارگر» کار تنوریکی انجام نداده بود! اما اگر توضیح و ترویج تنوری ها و نظریات دیگران یا تجزیه و تحلیل و نقد آن ها و یا تحلیل و جمع بندی تجربیات و استخراج خطوط راهنمای عمل از آن ها نیز کار تنوریک حساب بشود، « راه کارگر» در دهه های بعد هم کارهای بسیاری کرده است و کارنامه اش از این جهت خیلی بد نیست! حضور تنوریک در طبقه اشکال متنوعی می تواند و باید داشته باشد. تنوری باید در جریان مبارزات جاری اقتصادی و سیاسی کارگران از یکطرف به از دست ندادن افق ها کمک کند و از طرف دیگر به گام های زیر پای شان روشنی بیاندازد یعنی منطق عمومی تاکتیک ها و سیاست ها را برایشان روشن کند. از این طریق است که نظریه انتزاعی به حیطه عمل راه پیدا می کند و به اقدام تبدیل می شود. « راه کارگر» به این معنا کار تنوریک در رابطه با نیازمندی های فکری جنبش کارگری کم نکرده است - و در همین صحبت به بخشی از این کارها اشاره کردم- و اتفاقاً در این زمینه از همه سازمانهای چپ ایران یک سر و گردن بالاتر است. در موضوعات دیگر بخصوص مسائل استراتژیک و برنامه ای نظیر خصلت انقلاب ایران ( بحث " مرحله انقلاب " )، دوره بندی تاکتیک ها، نقد برخی جوانب سوسیالیسم مدل شوروی، خود رهایی و خود حکومتی توده ای، مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا، رابطه سوسیالیسم و دموکراسی، آزادی های بی قید و شرط سیاسی، خطوط عمومی سوسیالیسمی که ما برایش مبارزه می کنیم، مفهوم مبارزه از امروز برای سوسیالیسم، مسئله زنان و جنبش مستقل زنان، مسئله ملی در ایران، و مسائل دیگر که منتهی چکیده و عصاره آن ها را می توان در برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر ) و سند دو صفحه ای « ما چه می گویم و چه می خواهیم؟ » ( منضم به چاپ سوم این برنامه ) و نیز در معرفی نامه سازمان در سایت راه کارگر دید.

همینطور در نقد تنوریک مواضع ارتجاعی آلترناتیوهای رقیب جمهوری اسلامی و نیز در نقد انحرافات پوپولیستی یا فرمیستی و سوسیال دموکراتیک سازمان های چپ و نقد مواضع غیر کمونیستی و غیر کارگری جریان مدعی کمونیسم کارگری، کارهای خوبی صورت گرفته است که همه این ها در شماره های مختلف دوه دوم نشریه « راه کارگر» ، در سلسله شماره های « راه کارگر تنوریک » و در کتاب ها و جزوات و مقالات پرشماری که توسط سازمان در سال های گذشته منتشر شده اند وجود دارند. علاوه بر همه این ها تعداد زیادی ترجمه ها از منابع خارجی صورت گرفته است که توسط اعضای سازمان ترجمه و در نشریه « راه کارگر»، در « بولتن های اطلاعاتی» از انتشارات سازمان

و با بصورت کتاب منتشر شده اند. متأسفانه اغلب این ها دارند خاک می خورند و نسل جوان کارگران و سوسیالیست های ایران از وجود این ها بی خبر اند و به آن ها دسترسی ندارند.

بدون اینهمه کار فکری و تنوریک در طول این ربع قرن، « راه کارگر » در هیچ زمینه ای نمی توانست تحول پیدا کند. با این حال، کارهای انجام شده نه کافی بوده اند، نه بی نقص و خطا و نه برای همیشه. بسیاری از آن ها هنوز احتیاج به اصلاح، صیقل یافتن و به روز شدن دارند. بسیار موضوعات جدید به میان آمده است که باید آن ها را در دستور گذاشت و رویشان کار کرد. ما واقف هستیم که نیاز به کار تنوریک امروزه و در دوران پسا شوروی بیش از هر وقت دیگری است. انبوهی از مسائل کلیدی در رابطه با مدل سوسیالیسم، دولت کارگری، گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، معضلات انقلاب سوسیالیستی در این دوره جهانی شدن نئولیبرالی، انترناسیونالیسم و غیره وجود دارند که فراتر از چهارچوب های کشوری به کنکاش ها و پاسخ های بین المللی نیاز دارند و البته در این عرصه ها کار بی وقفه ای در دنیا صورت می گیرد و ما هم باید از آن ها استفاده کنیم و در این تلاش ها به سهم خود شرکت داشته باشیم. بسیاری مسائل جدی وجود دارند که پاسخ می طلبند و بسیاری پاسخ های پیشین هستند که لازم است آن ها را ابدی تلقی نکنیم و با رویکردی تازه مورد بررسی قرارشان دهیم. ما اگر هم در این کار کوتاهی می کنیم، لا اقل به وجود مسائل آگاهی داریم و خوشبختانه جزو آن دسته هائی نیستیم که یا فکر می کنند اتفاقی در دنیا نیافتاده و هیچ مسئله ای وجود ندارد، و یا چنین وانمود می کنند که پاسخ همه مسائل را در جیب دارند! ما به لزوم بازسازی فکری سوسیالیست ها بر بنیاد کمونیسم مارکس آگاهییم، که شرط اولیه اش خانه تکانی فکری است. »

راه کارگر» نشان داده است که جرات این کار را دارد.  
\* - اعضای کمیته مرکزی " راه کارگر " که در دهه 1360 توسط جلادان جمهوری اسلامی اعدام شدند . یادشان گرامی باد!  
علیرضا شکوهی- یوسف الیاری- عبدالله افسری - چنگیز احمدی -  
نسرین یقانی- غلامحسین ابراهیم زاده- حسین قاضی-  
مهران شهاب الدین- نورالدین ریاحی

## گزارشی از مردم زلزله زده بم در سالگرد فاجعه سنگین و غم انگیز زلزله بم



با اینکه حدود 4-5 سال از فاجعه بم میگذارد اما هنوز در بم خانه ها و ساختمانهایی هستند که نیمه کاره مانده اند. 10 درصد ساختمانها توسط خود مردم ساخته شده است، هنوز بعضی از مردم در کانکس زندگی می کنند و بعضی در ساختمانهایی که خودشان ساختن یا نیمه کاره است مقدار کمی هم هستند که در اردوگاهها و کانکس ها زندگی میکنند



با توجه به اینکه فاجعه که در بم رخ داد فاجعه بزرگی بود اینجا مدیریت خود نیست، کسی به مردم زلزله زده بم نرسیده و این فاجعه برای مردم بزرگ بود و خانه و زندگی و عزیزانشون رو از دست دادن یکسری دیگه موقعیت زندگی کردن ندارند و نداشتن که به بوسر شهرهای دیگه رفتن، توی این کانکس ها و اردوگاه ها هم یکسری بومی هستند و یکسری غیر بومی و بعضی کشاورزی میکنند، مشکلات خیلی زیاد است، الان 70-80 درصد خانه های مردم نیمه کاره مانده است.

مشکلات ما این است که گرانی خیلی زیاد است بیداد میکند، مشکلات بهداشتی داریم، اشغال های که درکوچه ها هست و تلنبار میشوند



و گرد و خاکی که هست، جاده ها و خیابانها درست نشده، لوله کشی آب آشامیدنی همان لوله های قبلی است و لوله کشی جدید شده است اما هنوز آب در آن وارد نکرده اند و افتتاح نکردن که مردم ازش استفاده کنن و آب اصلی و تصفیه شده را داخل آن نیانداخته اند.



اینجا بیمارستان هست قبلا بعد از زلزله بیماریهای عفونی خیلی زیاد شده بود و بهداشت خیلی پایین بود، بیماری سالک زیاد شده بود اما الان کمی بهتر شده، الان خیلی از کسانی که بی سرپرست شده بودند خصوصا بچه ها دربیژیستی هستند و یا به خانواده ها کمک هایی شده اما خیلی کم است، کسی که خانواده اش و همه زندگیش را از دست داده است اون هم فقط به خاطر یک بلاي طبیعی باید حمایت بشود اما حمایتی نیست.

با توجه به عمق فاجعه مشکلات خیلی زیاد بوده و هست، بعضی ها همه زندگی و دارایی شان را از دست داده اند و از بین رفته ولی این وام ها و ... دردی دوا نمیکند باید حد اقل کمک های خارجی و داخلی به ما بشود، ما از دولتمردان خارجی و مردم ایران کمک میخوایم.



اینجا کسانی هستند که اکثر خانواده شان را از دست داده اند و 2 تا 4 تا از یک فامیل باقی مانده اند و این مقدار کمکی که مثلا کمیته امداد میکند کفاف حداقل زندگی رو هم نمیده، باید رسیدگی بشه.

## در پاکستان چه میگذرد؟

### مصاحبه با طارق عزیز و مانان احمد!

شهامتی که شاید میتوانست جان او را نجات دهد  
فاطمه بوتو، در مقاله ای در لس آنجلس تایمز، شوهر بی نظیر  
بوتو را متهم کرد، پدرش را به قتل رسانده است.



این تصور که جهادی ها در آستانه دستیابی به قدرت هستند مهمل است... ارتش پاکستان نیم میلیون نفر نیرو دارد و یکی از سرسخت ترین ارتش های جهان است که اجازه نخواهد داد کسی، جهادی ها یا ایالات متحده، به تاسیسات هسته ای نزدیک شود.

روشنگری. نه فقط بی نظیر بوتو بلکه تمام یک ملت 160 میلیونی در راه اشغال افغانستان قربانی شده اند. کسی چه میداند شاید نفر بعدی خود مشرف باشد. پاکستان، سرزمین رازهای هولناکی است. تعدادی از آن ها را در مصاحبه زیر با طارق علی، نویسنده و تحلیل گر سیاسی برجسته مقیم لندن و مانان احمد تاریخ دان مقیم شیکاگو، هردو پاکستانی تبار می یابید. امی گودمن و خوان گونزالس از شبکه مستقل آمریکایی Democracy Now با ایندو در باره قتل بوتو و اوضاع پاکستان گفتگو کرده اند. مطلب کوتاه و آزاد ترجمه شده است.

#### دارای شهامت فیزیکی، اما محروم از شجاعت سیاسی

امی گودمن: طارق واکنش شما به خیر روز پنجشنبه، و اینکه چرا بی نظیر بوتو به پاکستان بازگشت.

طارق علی: نخستین واکنش من خشم بود. این مرا آتش میزد که واشینگتن و دستیارانش در انگلستان این معامله را جور کردند و او را هل دادند که در پاکستان نقشی را برعهده بگیرد که قادر به انجامش نبود. باید تصدیق کرد خودش آنرا پذیرفت. او به نحو فوق العاده نامعقولی در این زمینه صحبت میکرد... که میخواهد برگردد، که تنها شخصی است که میتواند با تروریسم مقابله کند و از این قبیل. واقعیت این است که موضوع این نبود.

و میدانید من همان موقع نوشتم ترتیب دادن ازدواج سیاسی بین دو حزبی که از هم نفرت دارند، بسیار بسیار مساله ساز است. و خوب، مشرف بعد از بازگشت او خیلی سریع با برقراری حکومت نظامی، برای او درد سر بوجود آورد و او نمیدانست آیا باید از حکومت نظامی دفاع کند، سرانجام به آن حمله کرد. بنابراین اوضاع به شدت آشفته بود. دیگر همه در پاکستان میدانستند انتخاباتی که به این شکل سازمان داده شده باشد، تحت رهبری آدمی که استاد انتخابات های تقلبی شده است، دستاوردی نخواهد داشت. مشاوران نزدیک بی نظیر از جمله اعتراض احسان که هنوز در زندان است به او گفته بودند ما نباید در انتخاباتی شرکت کنیم که تماماً تقلبی و ساختگی است. باید انتخابات را تحریم کرد. او حاضر نشد بپذیرد و بین وفاداری های [متضادش] سرگردان بود. و سرانجام باید بگویم او زنی بود دارای شجاعت فیزیکی بالا، و فاقده شجاعت سیاسی در رودرویی با آمریکا و این به قیمت جانش تمام شد. اگر او تصمیم میگرفت که انتخابات را تحریم کند، این اتفاق روی نمی داد.

و در مورد واشینگتن که او را به پاکستان فرستاد و به او اطمینان داد که در امان خواهد بود، این تکان دهنده است. حداقل این بود که اگر آنها اصرار داشتند او اینکار را انجام دهد، باید برای او یک گارد نیروی دریایی، مشابه چیزی که برای کارزای در کابل هست، می گماردند. ولی آنها به گارد محلی او اکتفا کردند. معلوم است که آنها از پس چنین کاری بر نمی آمدند. این یک تراژدی شخصی برای او و خانواده اوست. و این به بحرانی در پاکستان دامن می زند که تشدید خواهد شد.



در مورد کارخانه ها هم به کارخانه ها وام های چند درصدی داده شده است و شروع به کار کردن، در اصل مشکل اصلی مردم خصوصاً در این فصل سرما و بعد از گذشت این همه سال ساخت و ساز خانه های آنها است، کسانی خانه داشتند با 85 متر مربع باقیمت و وام 110 هزار تومن، الان سال ها گذشته و اون وامی هم که داده شده حتی برای پی ساختمان هم کم بود الان با این گرانی و بالا رفتن مصالح اکثر خانه ها مانده مشکل مردم ساختن خانه هاشون و سرپناهشون است سقعی بالای سرشون میخواهند.



باید به این موضوعات رسیدگی بشه و به درد دل این مردم رسیدگی بشه، در تمام دنیا حوادث طبیعی است این مردم گناهی نداشتن که دچار این بلا شدند و همه چیزشان را از دست دادند يك شهر نابود شد اما باید که دوباره ساخته بشه مشکلات هست اما دولت است که باید دوباره این شهر را بسازد و رسیدگی کند.

راستی کو کسانی که روزهای اول کمک های انسانی به آوارگان و زلزله زدگان بم را رد میکردند که خودمان از پس ساختن و ... بر میاییم؟

چه شد آن همه وعده و وعید و دیدار ها؟ کو کسی که دلش برای آوارگان اردوگاه ها و کانتس های بم بسوزد؟ کو چشمی که به مردم ساکن در خانه های نیمه کاره را ببیند دل بسوزاند و دردی از آنها درمان کند و رحمی بر زخم دل آنان باشد؟

پگاه اسکویی خبرنگار کمیته کارگری بویا

برگرفته از: نشریه کارگری بویا، شماره 19، 1 دی 1386

## اطلاعیه ی کانون نویسندگان ایران

درگذشت اکبر رادی

اکبر رادی، نویسنده، منتقد، استاد هنرهای نمایشی و نمایش نامه نویس نامدار درگذشت. در میان نمایش نامه نویسان ماندگاری که در سنت آزادی خواهی مردم ایران بالیدند، اکبر رادی چهره بی ممتاز دارد. رادی پدیدآورنده ی نمایش نامه هایی چون روزنه ی آبی، صیادان، لیخند باشکوه آقای گیل، منجی در صبح نمناک، در مه بخوان، شب روی سنگ فرش خیس و بسیار آثار و مقاله های خوش نثر دیگر است. اکبر رادی نویسنده بی مستقل و ناوابسته و از امضاکنندگان متن ۱۳۴ نویسنده ("ما نویسنده ایم") بود و در سراسر عمر پربار خود هرگز به یوغ بندگی هیچ قدرتی گردن نگذاشت. گرچه رادی رفت ولی شک نداریم که حضور او در زنگنه ها، کتابیون ها، مثنی منوچ ها، رکساناها، عنایت ها، گل آقاها و بسیاری شخصیت های دیگر زنده و ماندنی است. کانون نویسندگان ایران ضمن گرمی داشت یاد و کار درخشان اکبر رادی، این ضایعه ی دردناک را به خانواده و دوستان او و جامعه ی فرهنگی مستقل کشور تسلیت می گوید و در مراسم بزرگ داشت او در کنار خانواده اش خواهد بود.

کانون نویسندگان ایران-۵/۱۳۸۶/۱۰



منظور من این است که روزهای مشرف دارد به سر می آید. من فکر نمی کنم او بماند، حتی اگر بتواند آنطور که واشینگتن می خواهد انتخابات تقابلی را این هفته یا ده روز بعد برگزار کند. من اصلا نمیتوانم بفهمم رئیس جمهور آمریکا چطور میتواند اینقدر از واقعیت دور و جدا افتاده باشد که اصرار کند انتخاباتی برگزار شود که رهبر سیاسی اصلی آن که حامی اش هم واشینگتن بوده ترور شده باشد. منظورم این است که آخر آنها انتظار دارند این انتخابات به آنها چه بدهد؟ هیچ چیز. این انتخابات به کسی مشروعیت نخواهد داد، بلکه برعکس احتمال دارد به سرعت به یک بحران جدید منجر شود و آنوقت ما شاهد ورود یک رهبر نظامی دیگر به صحنه خواهیم بود.

#### در طرف درست، تاریخ

خوان گونزالس: نکته ای که توجه مرا جلب کرد صحبت شما در باره فقدان شهامت سیاسی در تقابل با شهامت فیزیکی اوست. این چیزی است که شما در بسیاری از مقالات خود و از جمله در مصاحبه ها با خود او مطرح کرده اید. یادم می آید در مقاله ای که به مصاحبه با او در سال 1988 می پردازد، فکر میکنم در آن وقت او نخست وزیر بود و او زیر فشار نیروهای سیاسی در پاکستان بود، ولی نمیخواست واقعیت را بطور علنی با هادارانیش مطرح کند. آیا میتوانی در این مورد یعنی فقدان شهامت سیاسی طی دوره رهبری اش صحبت کنی؟ طارق علی: این کاملا درست است و این تراژدی او و تراژدی پاکستان است. وقتی او برای نخستین بار انتخاب شد و به قدرت رسید، به شدت زیر فشار قرار گرفت، از یک طرف ارتش و از طرف دیگر یک بوروکرات نادرست که رئیس جمهور شده بود. او به من صریحا گفت: «هیچکاری نمیتوانم بکنم». من همانموقع در مقر نخست وزیر در اسلام آباد به او گفتم: «من این را می فهمم، ولی دو کار است که تو میتوانی بکنی. یک، میتوانی آشکارا به مردم بگویی این است دلیل آنکه من نمیتوانم به قول هایم در مورد اصلاحات ارضی، بهداشت و آموزش عمل کنم. آنها به من اجازه نمیدهند کاری بکنم».

و اینکه به همین دلیل نمیتوانم در سیاست خارجی اصلاحات بوجود بیاورم. آنها وزیر خارجه خودشان، یعقوب را بر فراز سر من منصوب کرده اند و او مصراحت میخورد سیاست گذشته را ادامه دهد. او این کار را نکرد.

و من فکر میکنم در این زمان او از نظر سیاسی دیگر آن شخصی نبود که قبلا بود و تصمیم گرفته بود که در طرف غلط تاریخ قرار نگیرد، کم و بیش این را به من گفت. او فهمیده بود یا تصور میکرد تنها راه بقا در جهان، سرخ کردن در مقابل ارتش در داخل و در مقابل واشینگتن در خارج است. یعنی دو نهادی که کار را به قتل پدر او در سال 1979 کشاندند و برای خود او خیری نداشتند.

#### نخستین قربانی بمب هسته ای پاکستان

امی گودمن: پدر او چطور مرد و چه کسانی در اعدام او نقش داشتند؟ طارق علی: پدر او که شاید محبوب ترین سیاستمدار پاکستان باشد، وعده اصلاحات وسیعی را داده بود. ذوالفقار علی بوتو که در انتخابات سال های 70 برگزیده شده بود، در جایی که به نام پاکستان می شناسیم اکثریت وسیعی به دست آورده بود و بر اساس یک پلتفرم خیلی رادیکال انتخاب شده بود. او بعضی از این اصلاحات، نه همه آنها، را انجام داد، ولی خیلی اتوکرات شده بود و بر سر چند مساله با ایالات متحده برخورد پیدا کرد، از جمله حق پاکستان برای به دست آوردن سلاح اتمی. هنری کیسینجر به او اخطار کرد اگر از مساله هسته ای دست برداری سر مشق هولناکی از تو خواهیم ساخت. این چیزی بود که بوتو از سلول مرگ نوشت. ایالات متحده یک کودتا سازمان داد. ژنرال ضیاء الحق در سال 1977 قدرت را گرفت و با اتهام ساختگی قتل برای او دادگاهی ترتیب داد. قضات تحت فشار قرار داده شده او را محکوم کردند و بوتو در آوریل سال 1979 اعدام شد. این بدون کمک ایالات متحده و تایید آن نمی توانست اتفاق بیفتد، زیرا ضیاء کسی نبود. واشینگتن آشکارا به این جنایت چراغ سبز داده بود.

و بوتو، از سلول مرگ سند تکان دهنده ای تحت عنوان «مرا به قتل رسانده اند، نوشت که در آن میگوید دو هژمونی بر پاکستان حکم می راند، یکی هژمونی داخلی و دیگری هژمونی خارجی و بدون اینکه با هژمونی خارجی تعیین تکلیف کنیم هرگز نمیتوانیم با هژمونی داخلی تسویه حساب کنیم. منظور او این بود که واشینگتن هژمونی خارجی و ارتش هژمونی داخلی است و این مشکلی است که هنوز پاکستان دچار آن است و باید بگویم به نظر من حالا این بحران جدید را آفریده است.

#### همدستی با قاتلان پدر

و متأسفانه دختر او تصمیم گرفت با هردو هژمونی همدستی کند. این را باید گفت. دوره دوم حکومت او یک فاجعه کامل بود، زیرا او نه تنها برای مردم فقیر که پایگاه طبیعی او به شمار می رفتند هیچکار نکرد، بلکه اساسا به یک دولت فوق العاده فاسد تبدیل شد. او و همسرش از طریق فساد 1.5 میلیارد دلار اندوختند. این را همه میدانند.

وقتی ایالات متحده تصمیم گرفت او را به قدرت برگرداند، به او گفتند ما طوری دست تو را می شویم که هیچکس نتواند حدس بزند. و این کاری بود که رسانه ها و شبکه های گلوبال مشغول انجام آن بودند. ببینید من او را خوب می شناسم. من از مرگ او به شدت آشفته شدم. ولی قداستی که رسانه ها و شبکه های گلوبال به نمایش می گذارند، باورنکردنی است. مثل اینکه اصلا در این کشور، گذشته، تاریخ یا سیاستمداران وجود خارجی نداشتند.

#### کمک به طالبان هاو اسلامی کردن پاکستان

خوان گونزالس: میخوام از مانان احمد در همین مورد سوال کنم. رسانه ها، بویژه اینجا در آمریکا از او یک شهید کبیر ساخته اند، چنانکه گویی در میان رهبران پاکستان او کسی بود که میتوانست با تروریسم یا افراط گرایی مقابله کند. ولی خود او وقتی که دومین بار نخست وزیر شد، به طالبانهای افغانستان کمک کرد، اینطور نیست؟ مانان احمد: درست است. یعنی او با طالبان ها وارد معامله شد، نه فقط در افغانستان بلکه در ناحیه ساوات، یعنی همان منطقه ای که حالا رژیم نظامی نیروی عظیمی متمرکز کرده تا با جنبش جدایی طلب بجنگد. و در این دوره دوم او یک برنامه اسلامی هرچند محدود را پیاده کرد. بنابراین افسانه پردازی مبنی بر اینکه او نیروی محوری دموکراسی، مترنیسم و سکولاریسم در پاکستان بوده است، مطلقا نادرست است.

مساله کلیدی همانطور که طارق علی اشاره کرد این است تبدیل او به کسی که گویا تنها صدای نیروی دموکراتیک در پاکستان است مربوط به وقایع سال 2007 است، یعنی ازماء مارس که وکلا و نیروهای مدنی در یک جنبش توده ای مدنی در دفاع از حقوق قضایی، حقوق قضات و اعمال دموکراسی شرکت کردند. این جنبشی بود که نه شکل گیری و نه رهبری اش ربطی به بی نظیر بوتو نداشت. یک جنبش اصیل برای اصلاحات دموکراتیک بود که واشینگتن باید از آغاز از آن دفاع میکرد. یا حداقل از ماه اوت وقتی که دیگر معلوم شد این خواست توده مردم است. منصوب کردن بی نظیر بوتو از خارج و یا وساطت برای معامله، مشروعیت قانونی، او را از بین برد. این به معنای انکار این واقعیت نیست که او یک رهبر خیلی محبوب بود. ولی مشروعیت در اینجا کلمه کلیدی است، چیزی که مشرف هم به شدت فاقد آن است.

دلیل بزرگ کردن خطر تصرف قدرت توسط اسلام گراها امی گودمن: طارق علی شما مقاله مفصلی در 24 ساعت اخیر نوشتید که در آن به کسانی اشاره شده است مثل جان نکرپوئته که در بازگشت بوتو نقش واسطه را بازی کردند.

طارق علی: بلکه جان نکرپوئته آن غولی بود که با وساطت او عروسی بی نظیر و مشرف جور شد و مورد حمایت قرار گرفت، البته شاگردان همیشه وفادار واشینگتن در وزارت خارجه انگلستان که به نظرم بدون این که ذره ای بفهمند در پاکستان چه میگردند به چه نیاز است برای جور کردن این معامله فشار می آوردند. و امی، اساسا سوال این است علت این دستیابی چه بود؟ این تصور که جهادی ها در آستانه دستیابی به قدرت هستند مزخرف است. به عقیده من خطر اینکه جهادی ها به تاسیسات هسته ای نزدیک بشوند اصلا وجود ندارد. ارتش نیم میلیون نفر نیرو دارد و یکی از سرسخت ترین ارتش های جهان است که اجازه نخواهد داد کسی، جهادی ها یا ایالات متحده به تاسیسات هسته ای نزدیک شوند بنابراین چنین چیزی نیست. بحران واقعی، همان بحران افغانستان است که آنها دوست ندارند در باره آن صحبت کنند. اشغالی که سرانجام بدی یافته و شاهد احیای طالبان است. ایالات متحده این را به خوبی میداند و در پشت صحنه مشغول مذاکره با طالبان است. دیگر حتی این را انکار هم نمی کنند.

این است آن چیزی که دارد روی میدهد. و آنها به سیاستمداری در پاکستان نیاز دارند که بتواند به نفع آنها عمل کند، مثل کاری که کرزای در کابل میکند. و آنها بی نظیر را انتخاب کردند، زیرا نمیتوانستند به برادران شریف اعتماد کنند. فکر میکنند آنها خیلی به سعودی ها نزدیک هستند، که ضمنا این حقیقت هم دارد. بنابراین بی نظیر را انتخاب کردند تا این معامله را انجام دهد زیرا فکر میکردند مشرف اگر به خودش واگذار شود شدیداً به عناصر فوق العاده واپسگرا وابسته

است و بی نظیر می‌تواند در این وضع تغییری بوجود بیاورد. ولی میدانید. در پاکستان هیچ چیز را بدون ارتش نمیتوان تغییر داد. بنابراین بازیگران کلیدی آنها هستند، و آنها تا به حال از مشرف حمایت کرده اند. و آنها از تصمیم مشرف به اعلام حکومت نظامی حمایت کردند که فرش رابطور کامل از زیر پای بوتو کشید. و در این نقطه است که ایالات متحده باید فهمیده باشد انتخابات در چنین شرایطی کاملا ابلهانه است. این انتخابات به کسی چیزی نمیداد. این انتخابات سالم نبود. این دیگر یک راز مخفی نبود. بی نظیر خودش این را گفته بود: ، به نظر من این یک انتخابات تقلبی خواهد بود. خوب اگر این طور بود، چرا میخواست در آن شرکت کند؟

#### کمک مالی در خدمت جنگ با طالبان با هند؟

امی گودمن: دیروز قبل از اینکه خبر ترور بی نظیر بوتو را بشنوم، مطلب اصلی ما پاکستان بود و در اختیار آمده بود که حالا سوالاتی مورد 5 میلیارد دلاری که ایالات متحده از 11 سپتامبر به پاکستان کمک کرده مطرح شده است. به نوشته نیویورک تایمز پولی که قرار بود صرف جنگ با القاعده و طالبان بشود، به تصدیق مقامات ایالات متحده صرف تامین سلاح برای مقابله با هند، متحد دیگر آمریکا شده است. طارق علی؟

طارق علی: خوب. این کاملا حقیقت دارد. و چرا باید حیرت بکنیم؟ سال هاست که وضع از این قرار است. یادم میاید طی جنگ افغانستان وقتی که روس های در سال های 80 آنجا بودند. ایالات متحده میلیاردها دلار به صورت پول و اسلحه از جمله سلاح های پیشرفته به ارتش پاکستان و جهادی ها کمک می کرد تا با شوروی در افغانستان بجنگند. و همین اتفاق افتاد. سلاح ها در بازار آزاد فروخته میشد، پول سلاح ها به جای دیگر میرفت. و وقتی پنتاگون بازرسان خود را برای کنترل فرستاد که ببیند پول ها چه میشود، یکی از بزرگ ترین انبارهای سلاح، جایبیکه سلاح های آمریکایی ذخیره میشد، ناگهان یک روز قبل از اینکه تیم نمایندگی از ایالات متحده به او جری برسد، منفجر شد. من اتفاقا آن موقع در کشور بودم. و صدای انفجار در تمام شهر شنیده شد. این کاری است که آنها به آن مشغولند. بنابراین کسی نباید از این مساله تعجب کند. منظورم این است که اساسا ارتش پاکستان، بخش هایی در درون ارتش پاکستان، هرگز با این ایده کنار نیامده اند که دیگر آنها نیروی قوی در افغانستان نیستند، که دیگر آنها نیستند که کابل را کنترل میکنند، و آنها بر این باورند که بعد از اینکه ناتو کشور را ترک کند، آنها باز پس خواهند گرفت. و برای ایالات متحده انتخابی که باقی میماند این است: ارتش پاکستان به عنوان پلیسی برای کنترل افغانستان یا دست یافتن به توافقی برای تامین ثبات افغانستان که توسط روسیه، ایران، هند و پاکستان تضمین شود. این است وضعیت واقعی، با ارتش پاکستان یک جانبه نباید برخورد کرد. ولی هیچکس در واشینگتن گوش بدهکار نیست. زیرا آنها در لحظه کنونی کاملا چشم انداز خود را گم کرده اند. بنابراین نباید تعجب کرد میلیاردها دلار که به منظور تامین امنیت صرف جنگیدن با یک دشمن ویژه شده است حالا پاکستان را در مقابل کشور دیگری قرار میدهد که دشمن محسوب میشود، هر چند آن کشور متحد آمریکا باشد.

گونزالس: میخوام از مانان احمد سوال کنم. آن روز که پرزیدنت کودتای نظامی اعلام کرد در نیویورک تایمز مقاله ای دراز بود که در لایبلی آن در انتهای مقاله نتایج یک نظر سنجی آمده بود که در آن محبوبیت مشرف اندکی بیشتر از جرج بوش است، ولی نه خیلی زیاد، در حالیکه بیش از 40 درصد مردم پاکستان نظر مثبتی نسبت اسامه بن لادن داشتند. رقمی که به نظر من حیرت انگیز آمد. با توجه با ادامه ناآرامی در پاکستان نظر شما نسبت به رشد بنیادگرایی در پاکستان چیست؟

مانان احمد: من فکر میکنم بخشی از این ماجرا به اصطلاح تهدید، مربوط به یک پاکستان اسلام گرا، بزرگ نمایی شده است. تاریخ جدید، هم انتخابات ها و هم روندهای سیاسی، در پاکستان آشکارا نشان داده اسلام گراها قادر نیستند به اندازه کافی حمایت جلب کنند، به جز در مورد این قبیل رای گیری ها در باره اسامه بن لادن و جرج بوش.

ولی این به آن معنی نیست که حداقل در دو ساله اخیر بی ثباتی، چیزی که در رسانه های پاکستان دخالت خارجی در نواحی بلوچستان خوانده میشود، وجود نداشته است. این یک بحران جدایی طلبی است، بحران مربوط به فدرالیسم یا دولت مستقل. این یک بحران بسیار جدی در نواحی شمال غربی، سوات و پشاور است که تاریخی دراز دارد. بنابراین وجود میلیتانت ها که در درون پاکستان یا از افغانستان عمل میکنند وجود دارد.

ارتش البته وسیله و نیروی کافی دارد که با آن برخورد کند. و آنها در دو سال گذشته این کار را با دادن تلفات زیاد کرده اند. ولی مساله اساسی این است که مشرف فاقد مشروعیت از طرف مردم پاکستان است تا چنین عملیاتی را در بلوچستان و مناطق شمال غربی انجام دهد. و این فقدان مشروعیت سیاسی است که باعث میشود آنها نتوانند با آن قدرتی که میخواهند عملیات را انجام دهند. و این مشروعیت از طریق این نوع کارها که مشرف نقش رئیس جمهور غیر نظامی را به خود منتسب کند به دست نمی آید. مشروعیت فقط به کمک انتخاب دموکراتیک به دست می آید. و بازم باید گفت تاریخ پاکستان خیلی روشن نشان داده مردم برخلاف چیزی که رسانه های جریان غالب در ایالات متحده می خواهند به شما القاء کنند کسانی را انتخاب میکنند که به نوعی ایدئولوژی افراطی وابسته نباشند.

#### اشغال روس ها، سرمشق اشغال آمریکایی ها

امی گودمن: یکی دیگر از عناوین اصلی روزنامه ها قبل از ترور، مثلا عنوان اصلی واشینگتن پست گزارش افزایش نیروهای موجود در پاکستان در سال 2008 بود. و بنا بر گزارشات نیروهای آمریکایی تلاش میکنند نیروهای ضد شورش و واحدهای مخفی ضد تروریستی در پاکستان را تعلیم داده و مورد حمایت قرار دهند. طارق علی در باره اهمیت این مساله صحبت کنید.

طارق علی: خوب من فکر میکنم اهمیت آن این است که ایالات متحده حاضر نیست بپذیرد یک مساله بزرگ سیاسی وجود دارد که نمیتواند به شیوه نظامی حل شود. و مساله سیاسی را بطور خلاصه میتوان چنین جمع بندی کرد که مردم افغانستان، دوست داشته باشید یا نه، نمیخواهند نیروهای خارجی کشور را اشغال کنند. آنها دوست نداشتند تحت اشغال روس ها باشند، و دوست ندارند کشورشان تحت اشغال ارتش های ایالات متحده و ناتو باشند. و تازماتی که این اشغال خارجی ادامه داشته باشد، نوعی از مقاومت علیه آن وجود خواهد داشت.

حالا این بحران بی ثباتی افغانستان به مرزهای شمال غربی پاکستان نفوذ میکند. پاکستان برای مقابله با نیروهایی که از مرزها می آیند تا با نیروهای ناتو بجنگند و برخی از آنها پاکستانی هستند، نیرو ارسال میکند. آنها به سربازان دستور کشتار میدهند و سربازان پاکستانی حاضر به گشودن آتش نیستند. این است چیزی که در اساس در جریان است.

و علت اینکه آنها حاضر به گشودن آتش نیستند این است که در 25 سال گذشته این ایدئولوژی در مغز آنها نشانداده شده و آنها را تعلیم داده اند که سرباز ارتش پاکستان باشند و دشمن آنها هندو ها هستند: دشمن هند است. دشمن، دشمن سنتی پاکستان و مسلمان هاست، و اینها هستند کسانی که شما باید با آنها بجنگید.

این باوری بود که به آنها تلقین میشد. حالا به آنها می گویند دشمن شما مسلمان های دیگر از کشور مسلمان همسایه هستند و این یک بحران عظیم بوجود آورده، یک بحران روانی، برای بسیاری از سربازان که حاضر به جنگیدن نیستند. در واقع اغلب در گزارشات رسانه های پاکستان می شنوید 20 سرباز تسلیم شده اند، 50 سرباز تسلیم شده اند. و آنها به گروه های چهار پنج نفره مسلح طالبان یا جنگجوی غیر طالبانی افغانستان تسلیم می شوند. این بدون درک زمینه سیاسی مساله، قابل فهم نیست.

بنابراین اگر مساله این باشد، که هست، از تعلیم تعداد بیشتری سرباز متخصص کاری ساخته نیست، وقتی که شما این نوع آرا که خوان به آن اشاره کرد دارید، دلیل اینکه وقتی به مردم میگویند اگر قرار بر انتخاب بین بوش و بن لادن باشد، آنها از بن لادن حمایت میکنند، این نیست که آنها از نظر فکری افراطی هستند، بلکه این است که دوست ندارند پاکستان به عنوان یک دولت در مقابل واشینگتن و ایالات متحده زانو بزنند. در این مورد نمیتوانید با آنها چانه بزنید. در هیچ سطحی نمیتوانید آنها را متقاعد کنید. بنابراین فرستادن سربازان بیشتر کار را خیلی خیلی بیشتر خراب میکند. و باید خودتان را برای آن آماده کنید.

#### قتل برادر و رازی که به گور رفت

خوان گونزالس: طارق میخواستم د مورد مقاله ای که در نوامبر نوشتید ببرسم. در این مقاله مفصل به کاوش عمیق در مورد مرگ برادر بی نظیر بوتو، مرتضی بوتو پرداختید. سوایق این خانواده مشحون است از خشونت. مرگ پدر و هردو برادرش. ولی شما بطور تفصیلی به اختلافاتی که طی سال ها بین بی نظیر و برادرش بوجود آمد پرداختید. میتوانی در این مورد صحبت کنید؟

طارق علی: خوب این یک تراژدی برای این خانواده بود. واقعه از این قرار بود که وقتی مرتضی بوتو به کشور برگشت، مادر آنها نصرت بوتو ریاست حزب مردم پاکستان را داشت. بی نظیر، نخست وزیر پاکستان بود و مادر میخواست مرتضی که هم عضو خانواده و هم عضو حزب بود وزیر استان سند شود. در این موقع شوهر بی نظیر، آصف زرداری گفت این را تحمل نمی کند زیرا او و مرتضی با هم نزدیک نبودند. آنوقت بی نظیر مادرش را از ریاست حزب عزل کرد و خودش را به رئیس مادم العمر حزب منصوب کرد. برادرش را بوروکرات های حزبی در سند تحریک میکردند. و سرانجام یک روز وقتی به خانه بر می گشت، همان خانه پدری که کماندوهای ضیاء الحق پدر را از آنجا برده بودند، مورد حمله پلیس قرار گرفت. پلیس امیدوار بود او آتش بگشاید، ولی او اینکار را نکرد. او از ماشین بیرون آمد و نگهبانانش او را محاصره کردند. و آنها در خیابان به روی او آتش گشوده و او را کشتند، در همان زمان که خواهرش نخست وزیر بود.

بعد تحقیقات قضایی صورت گرفت که طی آن وکلای خانواده مرتضی بوتو سازماندهی قتل را به شوهر بوتو نسبت دادند. بازرسی قضایی که توسط بی نظیر منصوب شده بود گفت در حالیکه نمیتواند انگشت را روی شخص بخصوصی بگذارد، اما مطلقاً تردیدی نیست که قتل مرتضی بوتو از بالاترین سطوح دستور گرفته و سازماندهی شده است. آنها چیز بیشتری نگفتند.

دختر مرتضی، فاطمه، چهار یا پنج هفته پیش در مقاله ای در لس آنجلس تایمز شوهر بی نظیر بوتو را متهم کرد که یازده سال پیش پدرش را به قتل رسانده است. درست قبل از آن که رسانه های مستقل توسط مشرف بسته شود، یکی از بزرگ ترین شبکه ها، GEO، که داشت با بی نظیر مصاحبه میکرد از او پرسید: چطور است که وقتی شما نخست وزیر بودید، برادر شما در خارج خانه اش در خویش در خیابان در غلطید؟ شما در این باره چه میدانید؟ بی نظیر استودیو را ترک کرد.

خوب، این سوال وحشتناکی بود، ولی من حالا تمام اسناد را مطالعه کرده ام. کوچکترین تردیدی نیست که دستور جنایت از بالاترین سطوح داده شد. اینکه آیا بی نظیر میدانست چه اتفاقی دارد می افتد یا نه سوالی باز است. او تنها کسی است که جواب آن را میدانست و او حالا مرده است. ولی مطلقاً هیچ تردیدی وجود ندارد بدون دستور کسی از دفتر نخست وزیری، پلیس کراچی، برادر نخست وزیر را نمی کشت. کارها به آن صورت پیش نمی رود.

ترور خانم بوتو و کاندیداهای ریاست جمهوری آمریکا امی گودمن: طارق علی میخواستم از شما در مورد اظهار نظر مسوول انتخاباتی باراک اوباما، دیوید اکسلرود، سوال کنم. او با برجسته کردن رای هیلاری کلینتون در حمایت از تهاجم آمریکا به عراق، به ترور واکنش نشان داد. او گفت: باراک اوباما این قوه تشخیص را داشت که با جنگ عراق مخالفت کند و او در همان زمان هشدار داد که جنگ توجه ما را از افغانستان و القاعده منحرف میکند و حالا ما نتیجه را می بینیم. سناتور کلینتون قضاوت دیگری داشت. اجازه بدهید این موضوع مورد بحث قرار گیرد.

طارق علی: خوب من صادقانه فکر میکنم هر دو اشتباه کردند. من فکر میکنم هیلاری کلینتون مسلمان دچار بلاهت شد، اگر نه حماقت، که از جنگ عراق حمایت کرد. او نمیتوانست جلوتر از بینی اش را ببیند. و این خوب بود که اوباما با جنگ مخالفت کرد. ولی در مورد اوباما، و میتوانم بگویم بسیاری از آنها بی که میگویند تنها دلیل اینکه آنها نمیتوانند در افغانستان کاری بکنند این است که در باطلاق عراق گرفتار آمده اند، این مهمل بافی است. منظورم این است که آنها افغانستان را بدون اینکه بجنگند گرفتند. در سال های اول اصلاً مقاومتی نبود. و دلیل آن این بود که طالبان نچنگید. ارتش پاکستان به آنها گفت، حالا نچنگید. ما نمیخواهیم آدم های بیشتری کشته شوند. بگذارید کشور را بگیرند.

امی گودمن: ولی نکته مهم اظهار نظر اکسلرود، برنامه ریز اصلی اوباما، در واکنش به ترور بوتو این بود که گفت شما جنگ عراق را دارید و این ما را از افغانستان و القاعده منحرف میکند و حالا ما نتیجه این را می بینیم. و این در واکنش به قتل بی نظیر بوتو. این باعث شد که در اینجا تاحدی غوغا برپا شود، بدین معنی که منظور او این بود است هیلاری کلینتون با حمایت از جنگ و بعد رشد القاعده در سایر نقاط تا حدودی مسوولیت این قتل را به گردن دارد.

طارق علی: خوب امی، من میتوانم در واکنش به این بگویم

سیاستمداران در مراحل انتخاباتی هرچه دلشان بخواهد میگویند. ولی اجازه بدهید تصور کنیم حمله به عراق صورت نگرفته بود، خوب است؟ و اجازه بدهید تصور کنیم آنها دو برابر سرباز به افغانستان می فرستادند. منظورم این است که روس ها، آخر الامر همین کار را کردند. این نظر که چنین کاری میتوانست اوضاع افغانستان را تغییر دهد یک جوک است. ما حتی تا امروز نمیدانیم آیا القاعده پشت قتل بوتو بوده است یا نه. برای من عناوین بسیاری از روزنامه های غربی حیرت آور است. هیچگونه شواهدی که دال بر این باشد وجود ندارد. او جایی کشته شده که از مقر ارتش فاصله ای نداشت و پایتخت ارتش پاکستان در قلب کشور به شمار می آید. شخصاً برای من بسیار مشکل است که باور کنم یک گروه از افراطیون تندرو، هرگز نتواند چنین کاری را بدون نوعی حمایت از نهادهایی در درون دولت انجام دهند. من نمیتوانم این را باور کنم. آنوقت آنها فرض میگیرند که القاعده این کار را کرده است.

ولی برگردیم به اوباما، اگر ایالات متحده سه برابر نیرو به افغانستان می فرستاد، تلفات آن بیشتر میشد. تعداد بیشتری با آنها می جنگیدند. مساله واقعی در افغانستان این است که آنها کشور را اشغال کردند بدون اینکه اصلاً بفهمند چه میکنند. آنها کرزای را سرکار گذاشتند، و نمیتوانستند وضع زندگی مردم عادی کشور را بهبود ببخشند. شما یک اشغال در مقیاس بزرگ دارید که در آن کرزای و نوچه هایش ثروتمند میشوند. برادر کرزای سلطان واقعی قاجاق هروین و سلاح است. مساله این است و آدم هایی که آنها روی کار گذاشته اند مشغول ساختن آشپانه خود هستند. بنابراین فکر میکنم اوباما در این مورد پرت است. هیچ تضمینی وجود ندارد که اگر او دو یا سه برابر سرباز به افغانستان می فرستاد وضعیت بهتر میشد، بلکه احتمالاً بدتر میشد.

#### کار مشرف تمام است؟

خوان گونزالس: میخواستم از مانان احمد در مورد مساله ترور و تاثیر آن بر سیاست های دولت بوش در رابطه پاکستان پرسیم. حداقل در آمریکا رسانه ها آشکارا انگشت اتهام را بطرف القاعده گرفته اند. ولی همانطور که طارق علی اشاره کرد نمی توان امکان دخالت دولت را رد کرد. نظر شما در مورد اقدامات پیشگیرانه امنیتی برای بی نظیر بوتو و نیز تاثیر آن بر سیاست های واشینگتن؟

مانان احمد: درست است. در رابطه با مساله امنیتی در سه چهار روز گذشته گزارشات زیادی در مورد گردهمایی انتخاباتی و تهدیدهای ویژه علیه بی نظیر بوتو در این گردهمایی ویژه در روزنامه های محلی درج شده است. و در واقع گزارشی توسط دولت منتشر شد که می گفت امنیت در باغ لیاقت به حد کمال خواهد بود، یعنی که ما همه اقدامات را انجام داده ایم تا مطمئن باشیم او کاملاً در امان است. بنابراین واقعیت با ادعاهای حکومت انطباق نداشت.

ولی من میخواهم اندکی به عقب بازگردم و در باره این مساله صحبت کنم که چطور ایالات متحده از 1951 وقتی که لیاقت علی خان یک نخست وزیر دیگر پاکستان ترور شد و یک رژیم نظامی به جای آن بر سر کار گذاشته شد، از آن موقع سیاست خارجی ایالات متحده در پاکستان و در دیگر کشورهای کلیدی جنوب شرقی آسیا و جهان این بوده که افراد یعنی آن نوع آدم ها را که میتواند به آنها اعتماد کرده و با آنها کار کند بر بکشد. و این است که ما شاهد فضای سیاسی مبتنی کیش شخصیت یا رهبران کاریزماتیک هستیم. ذوالفقار علی بوتو، پدر بوتو، یک نمونه کلیدی دیگر بود و بعد وقتی خود بی نظیر میخواست برگردد. و بعد مسایل زیادی مثل آنها که طارق علی شرح داد و مهندسی رساندن او به قدرت و غوغاهای خانوادگی او، همه اینها حاکی از این واقعیت است که پاکستان اجازه نیافت یا نتوانست یک ساختار اجتماعی، یک ساختار سیاسی کارآ داشته باشد. از این رو شخصیت ها هستند که در لحظاتی وارد صحنه شده و از آن بیرون میروند، یا به قتل میرسند، یا مثل ضیاء الحق در آسمان منفجر میشوند و به این روز میرسید که بی نظیر بوتو به قتل رسیده است. تمام سیاست خارجی کاخ سفید به او گره خورده بود. حالا بدون او در حیزش یک خلاء سیاسی کامل وجود دارد.

بنابراین حتی اگر انتخابات ها که همه اش هجو است همانطور که آمریکا میخواهد پیش بروند کسالتی هستند که در رهبری قرار میگیرند. در حزب مردم هیچکس نیست زیرا بی نظیر تمام قدرت را در دست شخص خودش متمرکز کرده بود حتی در تبعید. و همین مساله در مورد همه احزاب اصلی پاکستان صدق میکند. بنابراین راه پیشروی برای دولت بوش این است که اصلاحات دموکراتیک در پاکستان را مورد حمایت قرار دهد. این دشوارتر از اشغال عراق یا افغانستان است.

این خیلی دشوار است و هیچ تضمینی وجود ندارد که اوضاع همانطور که واشینگتن می‌خواهد پیش برود. ولی این راه تنها تضمین برای مردم پاکستان است تا به پیشرفت واقعی امید داشته باشند و دموکراسی و آزادی را که بوش خودش به ما میگوید حق هر انسانی است تجربه کنند.

امی گودمن: طارق علی، 15 ثانیه باقی مانده، همین حالا آینده پاکستان را چطور می بینید؟

طارق علی: خوب من فکر میکنم روزهای مشرف کوتاه خواهد بود. او خراب کرد. واشینگتن به او سپرد که سازشی را با بوتو جور کند. او نتوانست این کار را بکند. بوتو زیر نگاه او کشته شد. بنابراین فکر میکنم دیر یا زود آنها در جستجوی آدم دیگری بر می آیند که جای او را بگیرد. و شب سیاه پاکستان ادامه خواهد یافت. ما با دور جدیدی از حکام نظامی و سیاستمداران فاسد روبرو خواهیم شد.

### \* دیدگاه \*

## پاسداران جهل و سرمایه،

این شکنجگرانی که تحت نام "پزشک قانونی" نسخه میبچند!



رژیم جهل و سرمایه، محمود صالحی را به مدت نه ماه علیرغم وضعیت وخیم جسمانی در بدترین و غیر انسانی‌ترین شرایط در زندان نگه داشته است، در طول این مدت به وی اجازه مراجعه به پزشک متخصص داده نشده است. در تاریخ 28 آذر ماه او را به "پزشک قانونی" جهت تشخیص وضعیت جسمی‌اش و تصمیم این نهاد بر ماندن یا نماندن محمود صالحی در زندان منتقل کرده که در ابتدا با این بهانه که مدارک پزشکی وی را فراموش کرده‌اند، محمود صالحی را دوباره به زندان برگردانند. چند روز بعد این نهاد (پزشک قانونی) رای خود را بر ماندن محمود صالحی در زندان، برخلاف توصیه پزشکان بیمارستان توحید شهر سمنان و همچنین توصیه دکتر موسوی پزشک معالج محمود صالحی مبنی بر مداوای سریع و انجام عمل دیالیز و نهایتاً پیوند کلیه، صادر کرده است.

"پزشک قانونی" رژیم اسلامی

ماموران اطلاعات و پاسدارانی که لباس "پزشک قانونی" بر تن دارند طبق قانونی عمل میکنند که در آن نه تنها حرمت بشر رسمیت ندارد بلکه اعدام، زندان، شکنجه و سنگسار معرف آن قانون است. قانونی که استثمار به نوعی وحشیانه همراه با رعب و وحشت و اعدامهای خیابانی مظهر وجودی آن است. زمانی که ماموران اطلاعات و شکنجه‌گران اسلامی نقش پزشک را بازی میکنند کاملاً طبیعی است که بیمارستان نیز جای خود را به سیاه‌چالهای مخوف رژیم اسلامی میدهد و زندانیان نیز پرستار چنین بیمارستانی میشوند.

هیچ پزشکی پیشنهاد ماندن در زندان آنهم سیاه‌چالهای رژیم اسلامی را به بیمار خود توصیه نمیکند. پزشک در معنی واقعی خود شامل کسانی است که برای جان انسان احترام قائلند و تمام تلاش خود را در جهت نجات جان انسان از مرگ و بازگرداندن سلامتی به بشر معطوف میکنند. به این اعتبار و طبق تعریف قوانین پزشکی، ماموران اطلاعاتی و پاسداران جهل و سرمایه‌ای که به مدت سه دهه از هیچ جنابیتی پرهیز نکرده‌اند نمیتوانند نقش پزشک را بازی کنند.

اما چرا حامیان سرمایه محمود صالحی را به "پزشک قانونی" ارجاع میدهند؟! واقعبیت این است که، کمپین بین‌المللی در حمایت از محمود صالحی، رژیم را وادار به عقب نشینی کرد. اگر تا دیروز قاضی، دادستان و مسئولین زندان مستقیماً رای بر ماندن محمود صالحی در زندان را میدادند اینبار به یومن تلاش و فعالیت فعالین جنبش کارگری در داخل و خارج از کشور و همچنین فشارهای بین‌المللی، شکنجه‌گران اسلامی را وادار کرده است که لباس "پزشک قانونی" را بر تن کرده و رای خود را نه مستقیماً بلکه از این طریق صادر کنند.

رژیم اسلامی با طرح ترفندهای جدید و ظاهر شدن در لباس "پزشک قانونی" می‌خواهد خود را از مخصصه برهاند، انتقال محمود صالحی به "پزشک قانونی" رژیم اسلامی، نتیجه اعتراضات داخلی و خارجی و فشارهای وارده بر رژیم است که به هر میزان بر این فشارها افزوده شود رژیم ناچاراً عقب نشینی میکند.

رژیم اسلامی می‌خواهد از این طریق سیاست سرکوب خود را در پیش گیرد، نگه داشتن محمود صالحی در زندان و محروم کردن وی از مداوای موثر، زهر چشمی است که از طبقه کارگر ایران گرفته میشود، حامیان سرمایه می‌خواهند با این شیوه مانع از رشد و پیشروی جنبش کارگری ایران شوند. صدور حکم در قالب "پزشک قانونی" جزو راههای است که رژیم آن را آزمایش میکند و به تجربیات سه دهه خود در جهت سرکوب جنبش کارگری ایران می‌افزاید. رژیم اسلامی، بعد از سرکوب خونین انقلاب 57 و حمله به دست‌آوردیهای جنبش کارگری به شیوه‌های مختلف، دانما در تلاش بوده تا بر این جنبش غلبه و نفوذ سیاسی پیدا کند. از آنجا که کنترل جنبش کارگری برای رژیم اسلامی هیچگاه موفق آمیز نبوده است، ناچاراً سیاست سرکوب را در پیش گرفته و با ترور، زندان، صدور حکم شلاق و شکنجه روحی فعالین کارگری و این بار در لباس "پزشک قانونی" در تلاش است که این جنبش را از روند رو به رشد باز دارد.

ماهیت شوم "پزشک قانونی" رژیم اسلامی را باید برملا کرد و نباید به رژیم اجازه داد که تحت این نام مانع از آزادی و مداوای سریع محمود صالحی شود. اگر چه خواست آزادی محمود صالحی، خواست طبقه کارگر ایران و جهان است اما کاملاً ضروری است که خواست مداوای سریع و فوری محمود صالحی را در اول لیست قرار داده و با افزایش فشارهای وارده بر رژیم در جهت معالجه فوری محمود صالحی در خارج از زندان بدون دستبند و پابند در یک کلینیک خصوصی وی را از مرگ نجات داد. صدیق اسماعیلی

28-12-2007

### \* پیوندها \*

سردبیر نشریه: منصور نجفی

[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)

ایمیل روابط عمومی سازمان

[public@rahekgar.net](mailto:public@rahekgar.net)

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

[www.rahekgar.net](http://www.rahekgar.net)

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.eteheadchap.org](http://www.eteheadchap.org)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

نشریه انگلیسی ایران بولتن

[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص

میشوند، الزماً بیاترگر مواضع سازمان نیستند.